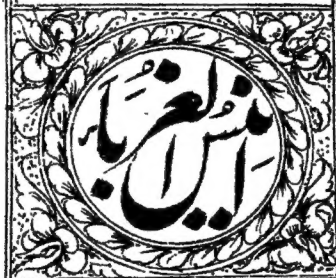


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 قَالَ ابْنِي عَلِيٍّ هَذَا الدِّينُ كَانِ

الْمُشْكِرُ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَرَادَ بِهَذَا يَشِيرُ إِلَى مَا بَدَأَ بِهِ مِنْ حَقِّهِ وَصِدْقِهِ حَقِيقَةً
 وَأَنَّ فِرْعَانَ مِمَّنْ كَسَبُوا بِإِثْمِهِمْ وَأَنَّهُمْ كَانُوا فِي الدِّينِ كَمَا كَانُوا فِي الدِّنِّ وَكَانُوا فِي الدِّنِّ كَمَا كَانُوا فِي الدِّنِّ



كَرَّمَ وَكَرَّمَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَرَادَ بِهَذَا يَشِيرُ إِلَى مَا بَدَأَ بِهِ مِنْ حَقِّهِ وَصِدْقِهِ حَقِيقَةً
 وَأَنَّ فِرْعَانَ مِمَّنْ كَسَبُوا بِإِثْمِهِمْ وَأَنَّهُمْ كَانُوا فِي الدِّينِ كَمَا كَانُوا فِي الدِّنِّ وَكَانُوا فِي الدِّنِّ كَمَا كَانُوا فِي الدِّنِّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِطَبْعَةِ كَتَبِ الْحَمْدِ أَرَادَ بِهَذَا

صحت نامه افلاطون کتاب انیس اخبار

۱	۲	خط	صحیح	۱	۲	خط	صحیح	۱	۲	خط	صحیح
۲	۲	یردول	یریدان	۲۶	۹	ین	لین	۱۴	۱۴	فروشم	فروشم
۳	۳	وارزو	وارزو	۱۵	۱۵	دورخ	دورخ	۱	۱	این	این
۱۳	۱۳	کس	کس	۳۵	۹	سجون	سجون	۱۳	۱۳	بخاری خدا	بخاری خدا
۱۴	۱۴	پیلوس	پیلوس	۱۳	۱۳	حدان	جهان	۱۳	۱۳	شراپ	شراپ
۱۵	۱۵	سوندو	سوندو	۱۹	۱۹	رانده	رانده	۳	۳	یوش	یوش
۱۶	۱۶	صالحه	صالحه	۱۱	۱۱	دخنا	دخنا	۳	۳	چند	چند
۱۷	۱۷	جسری	جسری	۲۸	۱۵	نارد	نارد	۱۳	۱۳	توبه	توبه
۱۸	۱۸	وارد	وارد	۳۹	۱۱	قاتل	مقاتل	۱۸	۱۸	آویند	آویند
۱۹	۱۹	جو	جو	۳۰	۱	ایم	ام	۱۹	۱۹	خدمت	خدمت
۲۰	۲۰	واغیار	واغیار	۱۵	۱۵	نام	نام	۵۲	۵۲	خدا	خدا
۲۱	۲۱	باسانی	باسانی	۲۱	۱	بناج	بناج	۸	۸	دل دیده	دل دیده
۲۲	۲۲	انکار	انکار	۱۵	۱۵	سهرم	سهرم	۱۴	۱۴	دعوت	دعوت
۲۳	۲۳	باب	باب	۳۳	۱۵	مرحوبه	مرحوبه	۵۴	۵۴	وختک	وختک
۲۴	۲۴	بند	بند	۳۴	۹	از میری	از میری	۴	۴	جمل	جمل
۲۵	۲۵	انگرم	انگرم	۱۸	۱۸	حضرت	حضرت	۵	۵	دعوت	دعوت
۲۶	۲۶	بخت	بخت	۳۶	۳	خیال	خیال	۵	۵	دعوت	دعوت
۲۷	۲۷	مستم	مستم	۳۸	۳	آنگه	آنگه	۹	۹	مهوری	مهوری
۲۸	۲۸	حرم	حرم	۱۹	۱۹	قدرت	قدرت				
۲۹	۲۹	جدا	جدا	۳۸	۹	نرسیده	نرسیده				
۳۰	۳۰	بنا	بنا	۱۲	۱۲	پر شده	پر شده				
۳۱	۳۱	مفر	مفر	۱۲	۱۲	فره	فره				
۳۲	۳۲	مرد	مرد	۱۸	۱۸	آشامید	آشامید				
۳۳	۳۳	لوسی	لوسی	۳۹	۲	ابوبی	ابوبی				
۳۴	۳۴	کراد	کراد	۱۵	۱۵	عنی	عنی				
۳۵	۳۵	بیتین	بیتین	۳۰	۱۶	عینال	عینال				
۳۶	۳۶	عینی	عینی	۱۱	۱۱	وکار	وکار				
۳۷	۳۷	الاف	الاف	۳	۳	که ایفا	که ایفا				
۳۸	۳۸	سنانی	سنانی	۳۲	۱۳	یوی	یوی				
۳۹	۳۹	ویل	ویل	۱۹	۱۹	یاری	یاری				
۴۰	۴۰	مرد	مرد	۱۲	۱۲	بوده	بوده				
۴۱	۴۱	مرد	مرد	۹	۹	لی	لی				
۴۲	۴۲	اسم	اسم	۱۱	۱۱	امداد	امداد				

اشهر اکبر فن لغوی

مفسر این کتاب بن کلام و برای لغت است
 تصانیف بسیار بوده چنانکه تبار من نامش
 نامش محمد بن سرفراز نامش و او آبا محمد
 قاضی گورس به اسالیف طایفه زاری
 مکتوبات حضرت رسالت و حیدر مصنف
 سید محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 و خود این دشمن کتابهای مصنف
 مصنف محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس مرا فضل را که فضل اوست مهاجران را بر انصار ابعاد و جبت و ستم مرتبت
 و اکرام کرد و خبر بیان را بر شهراران با جابت و دعوت و درجه شهادت و صلوة و فرائد
 و تحیات بے پایان بر رسول مقبول مغتر انبیا رحل و با وی حسن سبیل
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که سرور مهاجران و مهتر غریبان و رحمت علیان
 و شفیع مذنبان بود و فرمود ان الدین بذا شرع یا و سبغ فکما بدأ فطقی بے
 الفخ بآء بدین حدیث اشارت فرمود و بعزبت خود وزیر اچه بدایت ایمان از کمره و کمر
 مولد و مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است و کمر از تهامه و تهامه
 از زمین زمین است و لهذا یقال الکعبة بمانیة و منیع ایمان و حکمت حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم همبرین اشارت فرمود در دنیا قال علیه السلام الاتحان
 یا فی والحکمة بمانیة و وی در دنیا امین بود و قال النبی صلی الله علیه و سلم

مرغ روح پیش از قفس تن و صحرا را اسکان دهد و در گلستان صال نشاء
مینود و ناگاه صید بیدم اجسام گشت و در تنای پدیدن قفس تن شکستن و از دست
پوستن چون مرغ نیم بسمل در طپیدن شد **ملیت**

تو خود انصاف ده بلبل جان شقاق	بی گلستان رخت چند طپد در قفسه
همچو مرغ نیم بسمل بر درت	در میان خاک و خون پر میند

آتش احادیث نبوی و قول مصطفوی که در بیان غریب نوریان و وحشت جسم محبوبان
فرمود شعاع بر دل فقیر میزد و این آتش مسبب قطع علائق و توجه سوی رب خلایق گشت
و التهاب معانی آن احادیث خاشاک غریب حق از صحرائی دل ابن بیدل سوخت
تا غریبش اندر دل نقشه نماند **اشعار**

الدلیس است عاشقان را	این جمله کتاب فاسقان را
مارا که نقشش روی تو نبشت و غمید	بعد از تو هیچ نقش نبشتا و دل سپید

عزیز من دلی که از یاد و از شوق حق و از محبت حق بردارم بکه سپارم و بچه قرار و آرام گیرم و بیک
تا تو در خاطر منی کس نگذشت و لم
دسته که دو تا ماند ببالین فرافت
مثل تو کیست در جهان باز تو هم بکسلم
اگر باز کشم از تو به پهلوی که دارم

بکدام قوت بچه تقویت کسی دل از خالق بردار و پس مخلوق بگذار و زینت بپوش از سنگ خالی	مثل تو کیست در جهان باز تو هم بکسلم
کس این کند که دل از یار خویش بردارد	اگر کسی که دل از سنگ خفت تر دارد

بهر شایسته و خورمی و شادای و بیجی که از باد موسی نبود آن نشاء اندوه و
آن خورمی ماتم و آن شادای نعم پندار **نور**

و لے کر زیادہ موسے نیست خرم | مبادا ہرگز آن دل خالی از خرم
خواستم کہ ازین تخمانہ شراب محبت جرعه بکایم جان دوستان خود ہر یزیم
و شعلہ آتش طلب بر دل ایشان افزیم چند معانی کہ درین احادیث بدل کباب
خود یافتہ نہ در کتاب شارحان دیدم و نہ از استادان شنیدم در قلم
آرم و ناشانیس الغریبہ بخادم شاید کہ کسی لازم مطالعہ این اوراق
آتش فراق بیفزاید و جذبہ حقش بریاید و کلید سعادت تو فین بدستش آید و فضل
شقاوت غفلت از دلش بکشاید و رجب آرد و پشت بدنیاکند و سر در میدان شت
چون گوی اغلاز دود پادہ طلب مروانہ بہند از بہتد ماسوی اللہ ربہ و از شر
نفس خود جہد و ما التوفیق الا باللہ ؛

روایت کردہ انداز عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما کہ گفت بگفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو کف من و فرمود کن فی اللہ یا کانتک خبریب او کانتک حاکم سیدیل و عذ نفسک من احتجاب القیود و ترجمہ یعنی ہر دو دنیا چہستی کہ تو عربی یعنی غریب و در شہر دیگران بنیاد نہند و عمارتی نکند بلکہ مسکن وے بعاریت و کث وی بضرورت بود تو نیز در دنیا غریبی و از وطن اصلی خود جدا افتادہ در دنیا بنیادے منہ و عمارتے نکن مگر مقدر لاہدی ۛ

حدیث قال النبی صلی الله علیہ وسلم ألا کل بناء وبنائ علی حصاة
الأمم إلا قبل منة ترجمہ یعنی بدانید و آگاه باشید ہر بنیاد و
و عمارت کہ در دنیا کنند بڑھ است بر صاحب او مگر مقدار لایبی و غریب ہمیشہ
مترصد و مستعد حصول فطن خود باشد و ہر بنیت و سازگاری شہر دیگران دل نہ بندد

[illegible]

و بدان قرار آرام نگیرد و توفیر در دنیا غریبی مترصد و مستعد وصول وطن اصلی خود
باش و برزیت و زخارف و دنیا دل ببند و بدان قرار آرام نگیرد محصر هم
غافل نهد دست لایع بلائی با و دل غریب برآید وصول وطن خود همواره
متعلق و متطش رحلت و مسافرت بود تا از گریخت غریب نجات یابد و توفیر
دل خود را برآید و دیدار کرد و گار متعلق و متطش مرگ وار-

حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم من احب لقاء الله احب لقاء الله
لقائه مراد از لقاء الله مرگ است قال النبی علیه السلام الموت جبر
یومصل الحبيب الى الحبيب ترجمه یعنی مرگ پل است که میرساند دوست را
بسوی دوست و غریب در حصول غرض در هیچ خود و مسارعت و مبارزت نماید
با اهل خود بی نوا و نه بدست نه پیوند و توفیر در معرفت و حدایت و اعمال صالحه
مسارعت و مبارزت نماید تا فردا قیامت بخیرت مجرب و تهیدیت و فائز و
خاکسره پیوندی و غریب از گریخت و غریب و حرفت و فزقت اجاب وطن خود را
در ماتم و اندوه بقرار و بآرام بود و توفیر از گریخت غریب و حرفت و فزقت محبوب
و وطن خود را ماتم و اندوه با شش و دل برین نظم بخراس ریا ع

کرد و لذت و نجات یار بود	در مسکن خود قرار بود
گر چشم بد ز مسانه برآید	در شهر کسان چه کار بود

من برای مصاحبت در حبس دنیا مانده ام من از کجا جنس از کجا مال کز اندیده ام
و غریب دائم شکسته دل و حزین مسکین بے تسکین می بود و توفیر در دنیا
شکسته دل و حزین بے تسکین باش و بسر و سر و غرور و غرور و سر و غرور و سر و غرور

نه در بی معنی
باری گری
نه سب معنی
درد کرد و نجات
شود
نه ساعت معنی
با هم نشانی و بدست
نه ساعت معنی
چون گریخت و نجات
و اندکی نمودن
طافه حرم یعنی کسب
در حال "در میان دل و اندیشه"

و عشق وے شکستہ باید	از طاعت خشک هیچ نیاید
غریب را شعله آتش فرقت و سودا کربت نعریت وقت صبح و شام ہزار چہد افروز و جگرش بنا را شتیان اہل وطن بسوز و شربت زہر نعریبی در کام جان و ریزد و در شہر و شس ہزاران در دہان گداز انگیزد رباعی	
زہر است بجای بادہ در جام غریب	زان روئے کہ تلخ باشد ایام غریب ہنگام ہیون و ساعات درد دل
تو نیز در سوز فرقت حضرت عورت کہ در کتاب مسطور است چند ہزار سال روح در جوار قرب حضرت غفار بود فیض ارضیل حق تعالی سے رہو د چنانچہ بزرگے برین اشارت منہر مود بلیت	
تو آن نور کے کہ پیش از صبح نکال	ولایت داشتی ہر بام افلاک
ہمدین معنی مولانا روم سے منہر مود بلیت	
مانق ملک بودہ ایم یار ملک بودہ ایم	باز ہما نجا رویم منہر مود اکیریت
یاد آزار نعریت و زنجیر طبعی	از ہجر و افکار از وصل بی نصیب
از دور و جدائی و اندوہ نعریبی و تنہائی شہبای زار و از دیدہ اشکبار و آہبای آتشین از سوز جگر بجی آرد ہدیہ پر آب و دل کباب ابن نظم کن بکار رباعی	
دے شد کہ من غمزدہ سودا	میاشم باز فراقی و ستم تنہائی بر غم زہر نعریت جو شد کیمی نوشم

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ کانت عاب سبیل چون غریب در
شهری درآمد بحکم ضروری ولایتی بآن شهر و اهل آن شهر الفتی و آشنائی شود و چون قدم
در راه بند باشتیاق اهل و وطن خود دل از آن شهر اهل آن شهر بر دارد و کجاست پارد و تونیز
از غریب شهر دنیا قدم در راه آخرت نه و دل بکس مدہ **منظم**

بہج یار مدہ خاطر و بہج دیار	کہ برو جسر نراخ است آدمی بیار
ازین درخت جو بلبل بر آن درخت نشین	بدام گل چه فرو مانده چو بوتیمار
چو ماکیان بدر خانه چند چینی جو	چرا سفر گئے چون کبوتر طیار

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم سافر و افان الماء اذا وقف فکف و راہ گزری
راہ مسکن و ماوی خود بساز و از سیر باز نماند از انقال و اسماں کہ مانع سیر بود و خرد فرو نمود
گرداند و تونیز در دنیا را گزری و دنیا را مسکن و ماوی خود مساز و راہی

دنیا پلیست برگز از راہ آخرت	اہل قنیز خانہ نہ کردند بر سہلے
بریل خانہ مساز کہ ابن خانہ بے تمیز	روزے بود کہ سبیل برد خانہ باہلے

و اذا انقال و احمال ما سوس اللہ فرد و محبتہ و شوقہ

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم سبیل و اسبق المفردون
ترجمہ یعنی بشتا بید و سیر کہ سابق شدند کسانیکہ از غیری فرد و مجرد گشته اند
مصرعہ سبک بر خیز چہ جائے انتظار است و برگزیدہ باشتیاق
اہل وطن کہ شدت سفر و مشقت حضر اختیار کنند تا زودتر با اہل و وطن خود پیوند
و از تہلکہ راہ این گرد و تونیز شدت مجاہدت و مشقت مخالفت نفس امارہ با اشارت
حدیث نبوی و قول مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمودوا قتلوا انفسکم بسبیل اللہ

والمخالفات واختاركن شب وروز از سیر آرام و قرار گیر و بجز و ابتهال بن سیر

یا رب تو مسده قمار مارا | کز بے رخ تو قمار داریم

و رگدز از خوف قطاع طریق و دزدان راه همواره حازم و هشیار بود و
پاسانی مطاع خود کند و شب و روز حراسان و ترسان باشد و یکست
غافل نبود تونیز حازم و هشیار باش پاسانی دل خود کن و در عبادت پاس نفاس
کوش تا شیطان نباید و مناع امان معرفت حق نیاید در عبادت پاس نفاس غافل
و رگدز از بیم قطاع طریق آفات راه شب روی کند و آخر شب بر آید تا از آفات
راه نجات یابد و زو و بنزل برسد تونیز شب روی کن و آخر شب بر آید تا از خوف راه
این گرم و مقصد رسد ۴

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من خاف اذ لج من اذ لج بلغ المنزل
ترجمه یعنی هر که بترسد شب روی کند و هر که شب روی کند برسد و منزل و دفن الله و

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم وعد نفسك من اصحاب القبور

و هم بدین معنی است قال علیه السلام موقا قبل ان تموتوا ترجمه رسول فمرو

صلی الله علیه وسلم باش در دنیا مانند غریب و محجور رگدز و انگار نفس خود را

از مردگان یعنی ده رایج میل و حرص و طمع و توفعه بدنی نبود و هیچکس

سدد و حقد نباشد تونیز خود را از مردگان شمار و از میل دنیا

و حرص و طمع و توقع از حید و حقد دل خود را پاک دار و دل درین بیت

خواجہ نظامی قدس سره السامی بند طبعیت

بے طمع از همه سازنده | جز تو نداریم نوازنده

و مرده را هیچ مخلوق اختیار نمی و افتقار نمی نمود تو نیز خود را مرده انکار و هیچ آفریده
رو میار و مرده را بدینا هیچ اختیار نمی و کار نمی و تصرف نمی نمود تو نیز اختیار خود
از میان بردار و کارهای بجا نیاخت خود بهایر مصرعه تو کار بر و گذار خوش باش
و مرده بعد چشیدن نعمات و سكرات موت بگماشتات مناسبات میرسد
تو نیز نعمات مجاهدات و سكرات ریاضت بجوش تا بگماشتات مناسبات برسی
و مرده را چون حواس محاط بر عقل و بسته شود عالم غیب بر و کشاید تو نیز حواس را
به ریاضت بست تا اسرار غیب بر تو کشاید **فصل**

لب به بند چشم بند و گوش بند گر نه بینی ستره با بر با بخند
این حدیث بر اے وحشت و ترغیب است بدان که مومن باید که در دنیا
همواره با وحشت و کراهت از ارباب دنیا گریزان و از کمر و ضرب اول زان ترسان
بود و بزمینت و زخارف جاه و منزلت و نیا فریفته و مغرور و مسرور نشود و
اوقات غریبه که سرمایه عمر است و طلب دنیا صرف کند مگر مقدار ضروری دل به بندد
دل برین پیرزن عشوه گیر و بهر میند کاین عروس است که در عقد بسی دانا و آ

تو نیز من غریب اگر چه از قریه بود چون بشهر عظیم رسد انواع نعمت آن شهر حش
بواسطه فرقت اهل و وطن دل او بر آن شهر آرام و قرار نگیرد و آن شهر را زندان خود
انکار و خاصه تو از جوار قرب حضرت کریم و حقیقه و کفیه لیم دنیا غریب و دور و جوی
و فتنه چو اذنیب را زندان خود نه پنداری و خلاص از و بجز و زاری بخونی که بجز صاف
و طبیب حافظ خبر می دهد

حدیث الدنیا سجن المؤمنین ترجمه معنی دنیا زندان مومنان است

از انجا کہ مانع مشاہدہ محبوب و حاجز وصول بطلب گشتہ است درین حدیث
فرامد بسیار است و تنبیہ بیشمار است تنبیہ کرد پیغامبر علیہ السلام کہ دنیا زندان
مومن است ہر مومن کہ نسبت دنیا در دنیا خوشان با فرحت و بہجت بود و از
ما تم بچران دل پریشان و پیرودنہ دار و حق تعالی اورا دوست نہ دارد
آیت قال اللہ تعالی لا تفرحوا ان الله لا يحب الفرحین ترجمہ
یعنی دنیا چہ ہمارے راحت است فرحت در دنیا کم و راحت گیکہ کہ از قرب
دور و محجور و در نظر عظیم افتادہ کہ فضل کنیم ہماری والا در او یہ دفعہ خرق
ابدی فرومانی درآمد و ہجران و غم وصال ما ہاش و دل خود را ہر دوستان
قرب با بخراسش ہر شکر کہ بے مافوری صبر پندار و ہر شربت کہ بے
زہر انکار و ہر دے کہ بے مازنی بر خود نعمت و ندامت شمار

گرد آید خوردم از گوزہ خیالت را در و دیدم | اگر کیم زخم بی تو پشیمانم بجان تو
تنبیہ کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ دنیا زندان مومن است اگر زندانی در
زندان قسری و یا عارتی بنیاد و خد و عیش و عشرتے پیش گیرد مالک زندان را غیبت
و شتم آید کہ این را برائے تنبیہ و اعتبار در زندان کردہ بودم نہ برائے اقامت
عیش و عشرت شیخ عبد اللہ انصاری فرماید دنیا جاے عبرت و عجبی مقام
حسرت میان حسرت و عبرت چہ جاے عشرت و تنبیہ کرد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کہ دنیا زندان مومن است و مومن در و محبوس و زن و فرزند و اقارب
و عشاق چون حباس چنانچہ محبوس بلکہ لایہدی و ضروری با حباس الفت و مونسیت
بود و مومن نیز با غیر حق بلکہ لایہدی و ضروری مقصود و اختیار الفت بود کہ محبوب حق

و مقصود از سخن نعلی است درین معنی فرموده
 حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم لو کنت متخذاً خلیلاً من دون الله
 لا اتخذت اباکم خلیلاً و لکن خلیلاً لله ترجمه پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم
 اگر بوی من که گرفته و دوست غیر حق را برآورد گرفته با بکر صدیق را دوست
 و لیکن خدا دوست من است **طبیعت**

باب که آنس گریه ز سوخته شوی | بگر که آتش است مصحف نه آتش

تنبیه کرد حضرت صلی الله علیه و سلم که زندانی علی الدوام و در ترد است میان رجا
 نجات خوف یا بلا که عاقبت زندانی یا نجات است یا هلاک مؤمن این را بداند و زندانی دنیا علی الدوام
 حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم لا یأخذ فی نفسی بیدة لیس بعد الذنبا

الا الجنة و الناس ترجمه فرمود نبی صلی الله علیه و سلم بیدار که جان من
 در قبضه قدرت است نیست بعد از دنیا بگر بشت یا دوزخ جگر با عافان
 ازین خوف خون و دیدار ای شان چون و قد بای ایشان نون گشته طبیعت

جان همه زیر کان عمر ام ریش است | زان یک مننه آمد ریش است

اگر فیم با ایمان مستقیم گوی سعادت ازان میدان رجویم و الا چون بگوئی
 مشعل مستقیم جیفه در قهر باوبه افتاده اند و العیاذ بالله من ربا عی

اگر شرم کند فرشته از پاکنی | که خنده زنده و یوزنا پاکنی

ایمان چه سلامت بلب گور بریم | احسن بدین جستی و حال کس

اللهم انی اسئلك تحسن الخاتمة بیان حدیث النور الخ الموت و بیان و بعد
 نفسک من اصحاب القیومنا سبب وار از بر آنکه و حدیثک من اصحاب القیوم

در بیان اینهاست در خوف که با خدا تا فانیست بجز با خدا

معنی مَوْتُو اَقْبَلْ اِنْ مَوْتُوْا اَسْت ۞

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم التَّوَضَّعُ آخُ الْمَوْتِ ترجمه
آن نظیر را گویند چنانکه گویند اخواص اے نظایر را فرمودنی صلی الله علیه وسلم
خواب نظیر مرگ است یعنی چنانچه حالت مرگ بتنی بر حالت حیات است و شمر
مبتنی بر حالت موت ۞

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم کما تعیشون غلوتون وکما تموتون تبعثون
ترجمه یعنی نیز بید بچنان بید و چنانچه بید بید بچنان بر انگخته شوید و خواب نظیر
مرگ است چنانچه در بیداری باشید بچنان در خواب باشید و چنانچه
در خواب باشید بچنان از خواب بیدار شوید اگر در حال حیات مشغول و مشغول
بکثرت و محبت و عبادت حق باشید بچنان استغراق و مشغول بید بید
استغراق و مشغول بر انگخته شوید **فصل**

پنداری که مهربان از دلی عاشق رود هرگز چو میر و مبتلا میر و چو خیر و مبتلا خیر و

والعیاذ بالله اگر در حالت غافل از حق و شافل از غیر حق باشید
وقت مردن بچنان غافل و در وجود میرید و بر خیزید چنانچه قبح فرید الدین عطار
در کتاب نظام خود نوشته است خرنده را پیک اهل در رسد و در بستر مرگ
کشید و در حالت نزع خر خود را آواز میداد و فریاد می کرد و خرنده من که
یافت بچنان حال جان بداد به نسا مع ثبات شده است که وقت
ساحان سکندر و زبر بود و معتبر در سلطان تحصیل مال بهت یا گره فرستاده بود و چون
بجای پیجوره رسید پیک اهل در رسد و در سکر است موت افکند در حالت نزع فریاد میکرد

مال دنیا گره رسیده همدان حال بود که جان آتشش جدا شد خداے دانه
تا عاقبت بچه انجاسه **رباعی**

یکے بود است زین خیا طمردی	بوقت مرگ سوزن یاد کردی
هر آن چیزے که بکدم مشغل داری	بوقت مرگ اسی جان یادش آری

مثال این حکایت بسیار در کتاب دیده و از عزیزان شنیده ام بجا که کس است
حرف پس است حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم خواب را نظیر مرگ گردانید
یعنی چنانچه مردم در حالت جرات مستغرق و مشغول ذکر و شوق و محبت و عبادت
باشند همچنان در بیداری مستغرق و مشغول ذکر و شوق و محبت و عبادت بودند و خواب
همان استغرق و مشغول بودند و همین از خواب بختیزند تا عبادت پاس انفس
و عبادت نفی خواطر او را دست و پد شیخ بایزید قدس الله سره العزیز فرمود
عبادت فقیر پاس انفس است یعنی هر نفسی که برے آرد آن را پاس و اربی یاد
و بے شوق و بے ذکر و بے محبت حق تعالی بر نیار و و مشایخ گفته اند
تعب و الفقیه نفی الخواطر یعنی عبادت فقیر نفی خواطر است یعنی هر چه
که غیر حق تعالی در دل و بے بگذرد آن را نفی کند جز ذکر و یاد و شوق
و مشغولی حق تعالی در دل چیزے جائے ند و دو ثواب ند و دار و چنانچه
شیخ فخر الدین عارفی رحمه الله علیه فرماید **رباعی**

جز نقش و نگار هر چه بینے	از لوح ضمیر پاک بتراش
باشد که پسینے اے عارفی	در نقش وجود خوش نقاش

و بزرگے دیگرے فرماید **مستطعم**

عروس چهره قرآن نقاب آنگاه بکشاید که دارالملک ایمان را تجرد یابد از خونها
 و این اصله که گسترانیده شده است حس است مردم در بیداری در هر خیال
 و مشغولی که باشد در خواب هم بر آن خیال مشغول باشد و هم بر آن خیال بیشتر
 چنانچه که دکان و بسترستان چون به بیداری قرآن خواندن و کتاب خواندن هر
 دل ایشان ممکن گشته است در خواب نیز پنج آیت و ده آیت و از کتاب
 یک و دو ورق بخواند و عالم مدقن چون به بیداری در بیان علم و حل کتاب
 مشکلات بود در خواب نیز نکات و دقائق بیان کند و فقیر ربانی چون به بیداری
 و دقائق معرفت و حقایق وحدانیت بیان کند در خواب نیز از حق گوید و
 حق را چیده و در عالم شوق و وجد پدید آید و الله اعلم ۴
 حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم یوم العالو عبادة حضرت رسالت
 پناه صلی الله علیه و سلم حیات را نظیر مرگ فرمود و مثل نبی آنکه مؤمن چون بمیرد از
 حبس بشریت خلاص یابد و حواس ظاهر او معطل و مهمل شود و از کدورت
 ماسومی الله دل وی مرگ و محض گردد و در عالم مغایبات و مکاشفات
 میرسد تا روحانیان و کز بیان و ملائکه را معائنه میکند و با ایشان منظر میشود و چون
 خواب نظیر مرگ است بخواب از قید بشریت و از بند ماسومی الله نجات می یابد
 و با ایشان شکلم می گردد و مؤمن چون بمیرد و جسد و روح او مؤمن حقیقی بود
 نه مجازی و صفت ایمان دمس من از و زائل نمیشود اگر چه تصدیق و
 از رفی الحالی موجود و بحین مؤمن چون بخواب شود مؤمن حقیقی بود و مجازی
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ترغیب کرد

مومن باید کہ در حالت حیات مستغرق و مشغول حق تعالی بود تا ہمہ بران حال ہمیرد
و ہمہ بران حال بر غیر و مومن را باید کہ در حالت بیداری مستغرق و مشغول حق تعالی
باشد تا ہمہ بران حال بخسید و ہمہ بران حال از خواب بیدار شود اگر این حال بر خود نیابد
گو تا تم خود بدارد و خود را در مشغولی و استغراق و آوردنہ بچون غافلان بخسید و بچون غافلان
بمیرد کہ ہرگز روی دل بخت نہ آورد و پشت بغیر حق ناکردہ و حق را نشناختہ و از غیر پاکجا
بعد مردن غسل آید و روشیں بہمت قبلہ آرد و او را بگوستان و منکر و کبر سپارد
چون دشن از حق بگاہ نہ بود درین روی گردانیدن بقبلہ اکنون چہ سود درین
معنی شیخ نصر الدین عطار گوید **امیات**

پاک و سبے گفت منے جلد جوے	امردہ را در نزع گردانیدہ روی
پیش ازین آن جنبہ را ہر دوم	روحی گردانیدہ بایستہ مام
برگ ریزان شاخ بہشتانی چہ سود	روی او اکنون بگردانے چہ سود
ہر کہ را این خطہ گردانند روی	او بخت حیرد از و پاک مجوسی

عزیز من چند روز کہ چات ہائی است فرصت غنیمت شمار و روی بخدا آر
دل خود را از خمیر حق فارغ دار و اوقات عزیز کہ سہ ماہ عمر است ضائع
نمذار و ہر نفس کہ برے آید در باد شوق و دوست برآر

فرد

خوشوقت آن کسان کہ شب روز و روز	شیخ و در ساخت ہنر سبے ست دوست
دل را از اندیشہ غیر حق نگاہار و کبے و کبیرے	روی میاں تا گردی مقبول
روگار رشوی بے عالم نامدار و مستغنی باشی	از این سہ روزگار

و نباشد ترا هیچ مخلوق افتقار

حدیث عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
انہ قال ان اللہ یقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی املأ صدرك غنا واسأل
فکرک ان لا تفعل ملأک بک شیئاً ولا اسألک ففراک ترجمہ
در حدیث قدسے عن تعالیٰ سے منہ را یاد اسے فرزند آدم فراغ دار خود را
برای عبادت من پر کنم دل ترا بخت یعنی ترا بے نیاز گردانم از خلق و ببرم
فقرتا و اگر فراغ نگردانی خود را بر اسے عبادت من پر گردانم دست ترا بکار
و ببرم از تو خستہ

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم تفرغوا من الدنیا ما استطعتم
ترجمہ یعنی فرمود بنی صلی اللہ علیہ وسلم فراغ جو سید و فراغ دارید
خود را از مسموم و عسوم دنیا مادام کہ توانید شیر نری و شیر مروی
باید کہ بموم و عسوم و سبب و دل مردار مردانہ بیرون آید و دل خود را
بہ خبث نیالاید و گوے دولت از میدان سعادت بر باید ہر گز
و ناوے مستقیم و مستقیم بن انشا بد رباعی

ہست دنیا خاکدانی کہ تہ پیرانہ	نقصہ جامی محنت آباوی لا است خاتمہ
بہر نیستی ناسازی ترک دنیا کی کند	سرفرازی را رسد در ادلی مردانہ

روایت کردہ اند ان مسعودی رضی اللہ عنہما بدستے کہ خفہ بود
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بویاے و اثر آن بویاے در وجود
آن مبارک پیدا شدہ بود پس گفت ابن مسعود اگر منہ را می مارا بگستریم

آن را خواست رسول الله صلی الله علیه وسلم بدین حدیث مخیر صی عایشه رضی الله عنها بزرگ دنیا و اختصار قناعت +
حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْرَبُ بَيْتِ السَّاعَةِ وَلَا يُزَادُ النَّاسُ عَلَى الدُّنْيَا إِلَّا أَجْرُهُمْ وَلَا يُزَادُ مِنْهُمْ إِلَّا بُعْدُ تَرْجَمَهُ یعنی فرمود بنی صلی الله علیه وسلم که قریب شده است قیامت و زیادت نمیکند مردمان را اگر جز بر دنیا و زیادت نمیشود و در ایشان نکرد و بری از حق تعالی العباد بالله منها صبور بی بے ضروری در دوری از خدا تا چند حق ازادی و هوا پروری تو خود پرستی ناک بملیت

حدیث کودکی و خود پرستی + | اربابن کان خماری تو زمستی
 ناک و پیک اجل در رسیده و بستر موت در کشید و از توحی تعالی به واسطه پیر سیه
 عَبْدِي طَهَّرَاتٍ مَنْظَرِ الْخُلُقِ سِينِينَ هَلْ ظَهَرَتْ مَنْظَرِي سَاعَةِ فِيْهِمْ أَفْنِيَّةَ
 عَمَلِي تَرْجَمَهُ بِنْدَةِ مَنْ پَاک فَاغْنِي ظَاهِرُ خُودِ رَاک مَنْظَرِ خُلُقِ اسْتِ سَالِهًا اِيَا پَاک دَشْنِي
 باطن خود را که منظر من است یک ساعت از اقدار هموم و غموم و حرص و محبت و نیا جیفه
 و از لوث غیر پائیس در چه صرف کردی عمر خود درین خطاب چه گوئی جواب از پیر
 و سنگه خود این رباعی سماع است رباعی

ای عمر تبه کرد و ب بازی بازی + | صد گونه گشت کرد و بازی بازی
 بهم موت سپید کرد و کرد و آسان آسان + | بهم نامه سپید کرد و بازی بازی

این نیز دو بیت از پیر و سنگه سماع است منظوم
 اگر فردا بهر سنده از نیگونی + | چه آردی چپا و ایچ گوئی

انفخت میگذاستی روزگارے | مگر در گور خواست کرد و گارے

مهر خیزین جیف عظیم و در پنج جسیم بود که دل خود را که آینه جمال یحیون و مهبط انوار الهی
و معدن اسرار نامتناهی چه عرش حق تعالی است بزرگتر از حب و حرص دنیا
جیفه و کنیفه فانی و اشتغال لایعنی و باندیشه زید و بکر میگذاشتی ولی جیفه و بزرگتر از آن

نفت بنیان پاشد تا در عرش خدا باشد | تو دایم دل بدلت دار که گزشتی بنیان

و آن عرش حق را چون فرش پاتمال بهوم و محوم و نیار دنی و اشتغال لایعنی ساری
و بقول حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم نپر وازی

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمٌ وَاللَّهُ وَحَرَامٌ
عَلَى حَرَمِ اللَّهِ أَنْ يُلْجِزَ فِيهِ عَيْنُ اللَّهِ حَرَمُهُ صاحب شرع سختی گوید بگذاشت

و هر زده بنیاده نگوی اخبار از شایع او گذار امر است فرمود نبی صلی الله علیه و سلم
که دل مومن حرم خداست تعالی است و حرام است بر حرم خدا که در آید و در غیر
خداست تعالی مقصود صاحب شرع از بن اخبار آنست که مومن را شاید و باید که دل
بغیر خدا می نیالاید و در پاسانی هما و اکمن مبالغت نماید تا غیر حق بر شوی و دنیا بدو
نقد وقت او نبرد باید که دل غافل از حق و شاغل بغیر حق گماند بخلافی نزدیکی
و یگانگی از خالق دوری و یگانگی و در تیره غفلت سرگردانی نا چند مصرعه
و نه حدیث آخر آن جبارا خوش نخت آن هست مشرب غبار

یعنی حضرت شیخ فرید الدین عطار ابیات

از قدم تا فرق آفتاب است | عرض ده با خویش نعمت های دست

با دانه ای که در افتاد و | در جدائی بس صبور آنست و

صحنی انشا بدوش گشت تا گشت خور و اگر صد جان بدی زمین کمال است با اگر کیم نام از تو جلاست

بدرت بیانات غافل از حق و شاغل بغیر حق

حق ترا پرورد و در صدد عز و ناز	ای تو ز نادانی بجنب سرے مانده باد
<p>حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَوْنُوا فِي الدُّنْيَا أَصْبِيَاءَ فَإِنَّ اخْتِلَافَ النَّاسِ يَحْدُثُ بَيْنَهُمْ تَوَحُّدًا وَقُلُوبُهُمُ الرِّقَّةُ وَالْكَثْرَةُ وَالْتَفَكُّرُ وَالْبُكَاءُ وَلَا يَخْتَلِفُ لَكُمْ إِلَّا هَوَاءٌ ترجمہ فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم خطاب مرصعہ و بارمت است کہ ایشان در دنیا مہمان یعنی دنیا را مقروما و ای خود مسازید و دل در دنیا مہمند و بدینا احسان و فضولی کنید کہ مہمان فضول نباید بلکہ ضروری و لا بدی گفتا شناسید و بگیریہ مساجد را خانہ یعنی مساجد را لازم گیرید بچیز لازم است خانہ و عادت کنید و لہما و خود را نرمی و بسیاری تفکر کنید یعنی اندیشہ بسیار کنید کہ از کجائید و کجائید اندہ از کرد و در و بچیز مانده اید و بکہ و بچیز مشغول گشتہ اید و بر اسے چہ آفریدہ شدہ اید و در مایہ عمر و چہ گذرانیدہ اید و از مقصود چہ حاصل کردہ اید و از مطلوب چہ نشان یافتہ اید پس درین مائیم بسیار گیرید خوش گفت آنکہ گفت فرو</p>	
از کلمتہ مقصود نشہ فہم حدیث	الادین و لا دنیا بیکار بماندیم
<p>و در اختلاف نیکنند و سرگردان نگردند شمار آرزو ہا شما مہمبات مہمبات و رسیدن ہوا و شہوت سرگردانی و از خوار شراب غفلت سرگردانی و از ہجوم و غموم دنیا فانی و از کرد و رفتار لال یعنی پریشانی و در تہ حیرت حیرانی و بی دوست زندگانی و از اقوال و افعال خود عدم پشیمانی تا چہ خوش میگوشیج وقت شیخ فہم الدین عطار رباعی</p>	
می ز غفلت نوح در دیابے آرز	می زندانی کنز کہ سے مانی تو باز
ہر دو عالم در لباس بھرتیت	اشک سے بارید و تو در مصیبت

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الدُّنْيَا كَلُوءٌ خَضِرٌ وَإِنَّ اللَّهَ
مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا فَانْظُرْ كَيْفَ تَعْمَلُونَ **ترجمہ** یعنی ہر ستمیکہ دنیا شیرین
و زیبا و دلربا است و خدا استعالیٰ مستخلف شماست یعنی یکی راست برویجای وے
و دیگرے را ہی آورد کس را جاوید در دنیا نمیکند از پس خدا تعالیٰ ناظر عمل شما است
از نیک و بد کہ چگونه عمل میکنید این حدیث جوشت است بر آن کہ مؤمن را شاید و با پر
کہ بلذات و شہوات و زیبائی و دلربائی دنیا رودن کہ منظر او سراب و مسکن او
خواب بود و آخر نابود و وجود آخر معدوم شیرین او چون خنظلے تلخ ظاہر او چون
ظاہر خنظلے زیبا و باطن او چون باطن خنظلے زشت بیج عاقل بہرگز دل در وے
نہ بست و غافل از بند و کر او نرست و غیبتہ و مغرور نشود و آثر اعلویٰ و مسکن خود
نسا زد و ہزیمائی و دلربائی ہی نہ پردازد **ن**

چون درین زندان بسے نتوانی است	خوشین را با زش از ہر چہ است
رباعی	

دنیا چو رباط ما دور بگذرے	ز بخار و رنج فراوان نبرے
تو مرد مسافر و دنیا چو رباط	بگذار رباط چون تو مردی مسلمے

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيَكُنْ بِلَاغِ أَحَدِكُمْ مِنَ الدُّنْيَا
زَادَ الْكَاتِبُ **ترجمہ** فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ با شد کفایت لایبی
و فقر اک او نزدیکی از شما از دنیا همچون توشہ سوار یعنی چنانچہ سوار بگذرد سی مقدار کفایت
و لایبی و فقر اک او نیز و از فضولی و غیر لایبی پرہیزد شما نیز در دنیا بقدر افسوس
و لایبی اکتفا کنید کہ در سفر بد و صدمہ رحلت بگذرید از فضولی و غیر لایبی احتراس

نمایند و خود را گرانبار سازد

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَجَا الْخُفَّيْنِ وَهَلَكَ
 الْمُتَّقِلُونَ ترجمه یعنی نجات یافتند سبک باران و پلاک شدند گران باران
حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَالِيَا عَنْ اللَّهِ تَعَالَى
 يَا ابْنَ آدَمَ عِنْدَكَ مَا يَكْفِيكَ وَتَطْلُبُ مَا يَبْطِئُكَ ترجمه
 فرمود بنی سلی الله علیه وسلم حکایت از الله تعالی که فرمود الله تعالی ای فرزند
 آدم نزدیک تو مقداری است که کفایت کند ترا و تو طلب میکنی مقداری
 که در پیفرمانی و عصبان آورده ترا

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طُوبَى لِمَنْ يَرْزُقُ كَفَا فَاذْبَعُوا
 اللَّهُ يَمَانَتَاهُ ترجمه فرمود صلی الله علیه وسلم خوشی کسی است که رزق داد و بشود داد
 مقدار متفاوت و قناعت دهد خدا تعالی او را بچیزش که داد و او را عزیز من اگر
 لذت عورت و قناعت بخشی و بدانی بجزای که به بیطع سر بسوگین فرو نیا
 و دین ز به جوت نشماری

اگر از خوان گدایان نزار بجوشی	بجوشه شماری هزار ملک سلطان
بزرگه دیگر فرما بدینیت	
سخن آلودگی و بخت قناعت کنی	اگر بشم شمر سبب نشود سلطان
مرا و از نون گدایان قناعت است یا عالی مبتنی در ویشان فرو	
آه بخاک قبول آمد دروشی سلیمان	ایک حب فی ارز و صد ملک سلیمان
قناعت آن نیست که بنان پاره یا بستر عورت یا بلند کوه استغنا کنی بلکه قناعت	

که بزرگو فکر و شوق و محبت حق تعالی کثافتا کنی و بگویند التفات کنی و قدم بر استیلا

حضرت پناهی صلی اللہ علیہ وسلم زنی - ۴
حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم سَأَلَ الدَّيْلُ الْكَوْ وَالْعَقْبُ لَكَ وَالْمَوْلَى لِي
ترجمہ فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ دنیا برای شماست و عقبی برای من است

اگر رشک محمد برے پرویرا	اکن رشک بدست انبیا را
اے خلق حدیث او میگویند	باقی همه شاهدان شما را

قال الله تعالى وَاذْكُرْ اَنَّمْ سَرَّ بِكَ وَتَبْتَ اِلَيْهِ تَبْتِلًا ترجمه
حق تعالی فرمود ای محمد نام پروردگار خود یاد کن و انقطاع کن از غیر خداست
بسوئے خدا فی انقطاعی که هرگز التفات بدینا کنی و نظر میل بگویند یعنی رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم خبر دارانی و بَحْتُ وَنَجْمُ اللَّذِي نَطَرُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ
حَقِيقًا وَمَا اَبَا مِنَ الْمَشْرِكَ بَیْنُ ۴ ترجمه یعنی من روی از غیر حق تعالی
گردانیدم و بخان زمین و آسمان روئے آوردم مسلمان شدم بنیستم من از آن
کسان که در بندگی و محبت و طلب خداست غیر را شرک گردانند حضرت رست
پناهی صلی اللہ علیہ وسلم مقتدا بر مؤمنان امیری که پروردگار امر بر مؤمنان است
و انبات افعال اقول اولی قوله تعالی فَاتَّبِعُونِي بِرِ مَوْمِنَانِ لازم است مگر یہ لیل
خصوص و غیر از ہم پس مؤمن را شاید و بای قضیه للتباع التفات بدینا کند و راست
بعقبی نبود و انفا کنند مگر مؤمنان را بی محبت و شوق مولی دور مگردانند و انفا

کفر کا فریاد دین و بند ار را	ذره دردت دے عطا را
------------------------------	--------------------

مناجات این خاکسار بیا گفتار اندک کردار الهی کفایتی من نغم لک

ذکرک و محبتک و شوقک و کفایتی من نعمتیم الاخرة لقاءک و رضاء
مشایخ گفته اند انفقتم الا لا یکنتم الا الذیاء لا یرضوا بالعقبه ولا یکنتم الا
الا بالمولی ترجمه معنی در شوق التفات نکنند به نیاز بر احوال دنیا و فی خویش
خامه حیفه و کینه است و راضی نبود بعقبه زیرا چه غیر مقصود و غیر محبوب و عطا
محبود است پرسیدند شیخ شیلی را از معنی این حدیث

حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلموا الذاهل البخته البلاء
جواب داد چرا ابله نباشد که منعم و محفل را گذاشته بخلعت و محط را کفایت کنند و بکنند
اگر بیولی زیرا چه او مقصود و مطلوب و محبوب و است خوش گفت اگر گفت ربنا

کاین مرد و بکر و دوست بگذار	گردنیا و آخرت بیا رنو
توسیم سیاه خود و نگه دار	مایوسف خود نه فروشم

بخداست خدا در شوق الرش بقوت لاجل و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بتقویت
شوق و محبت حق تعالی اگر گوشه نظر محبت بسویش اندازد و در زمره صا و قان کالوا
و مدعی بود

بلیت

نوسه که هر دو کون بکجی نه خزند	ایشان دم از محبت و نیا کجا زیند
--------------------------------	---------------------------------

دانی نشان آن قوم حبیت و مردان قوم کبیت بهر حیرت را تاسان ظاهر و پنهان
با هر که آن نشان و پنهان نبود کاذب و مدعی بود که مجرد دعوی بی دلیل مقبول محمود

مثنوی

دعوی کردی با دلیلت باید	مهر موسی و شوق خلیلت باید
گر صحبت آن یار خلیلت باید	مال تن و جسمه سبیلت باید

نشان اول آنست که همواره در دنیا مضطرب و متغیر بادیده پرتاب و دل خواب در اضطراب
بود و از دنیا بهر زار و حیل و چاره و خلاص خود جوید و از سوز جگر این بیت گوید بدیبت
ند دل را بجز تخییر پای بند

و بدر دل و ماتم روزگار این بیت همبکند نکرار **فرو**
نه پای آنکه از کوه خاک بگذر م نه درت آنکه پرده افلاک بروم
نشان دیگر آنکه در کونین بغیر دست آرام و قرار نگردد و در سر و جهان بکوش چشم ننگرد
و جهان و مال و عزت و جاه در راه طلب و دست در باز دو بغیر حق بچیز نه پردازد
و این بیت بزبان حال و در خود سازد **فرو**

گر هر دو جهان و بسند مارا | چون وصل تو نیست بافتیریم
و از خودی خود رسته و از میل بکونین مرده ای جسمه و بنده ماسوی الله رسته و انوار الهی
بر دوش تافته و از صفت بشریت فنا شده و موصوف بصفت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق
گشته که رسول مقبول و جن و فرمود

حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم من اراد ان ینظر الی متیت عیشی علی
وجه الاحمر فلینظر الی ابلیس فحافه ثم حیمه یعنی هر که خواهد که بچهره مرده را که میگردد
بر روی زمین پس که ببیند و سوی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دیگر آنکه بکوه غیر صادق و مبلغ
و اتق دنیا را زندان و قحط سال و شدت عیش خود چندان درو آفر و فقر و مسکن خود نداند
و هنر نبوت و زخارف اوالتفات نکند و مونس و مالوف خود نسازد و همواره از دست
بود و بپسورد و غم و راد و مسرور و مغرور نشود و مفارقت و نیا سبب فحاشات از زندان و
خلاص از قحط سال شدت عیش خود شمارد

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا بَيْعٌ لِلْمَوْتِ وَسَعَتُهُ قِلَافَةُ
 طَائِفَةِ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ الَّتِي تَبْتَغِي تَرْجُمُهُ نَبِيٌّ فَرَمَوْهُ عَلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دُنْيَا زَيْنُ الدِّينِ
 وَفِي طَسَالٍ مَسْتُ تَسِمْ جَوْنِ جَدَا شُو دَا زُو نِيَا جَدَا بَا شَدَا زُو دَانِ وَفِي طَسَالٍ مَسْتُ
 مَسْشِ رَا تَقْبِيهِ كَرِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِدِينِ حَدِيثِ مُؤْمِنٍ رَا بَا يَكُ مِهْوَارُهُ وَرُو نِيَا اَكْرَامُ
 وَوُشْتُ وَازَا بَا رُو نِيَا مَسْفَرُهُ وَوَحْتَرُ زَا شَدَا **ابیات**

دُنْيَا آن قِرْدَنْدَارُ كِه بِرُورِ شَكْتِ نَدَنَد	و اوجود عدش را غم هم بهوده خورد
نَظَرِ آن رَا كِه نَكِرْدَنْد بِرِینِ مَشْنِ خَاك	الحق انصاف توان داد كه صبا نظر
عَارِفِ آن هَرِ حَقِ پُجَا و دَفَا نَكُنَد	گر همه ملك جهان است بهش نغم
بِینِ سَرَانِیِ اسْتِ كِه الْمَسْتِ تَخْلُفِ غَاثِ	خنگ آن قوم كه در بند سراسی گرد

مُؤْمِنِ غَرِیبِ مِهْوَرِ اَزُ طَوْنِ مِهْوَبِ نُو دُجَدَا اَنَادَه وَ دُورِ حَقِ تَعَالِیِ غُجُورِ دُوسْتِ رَا بِدِ مَشْنِ خَاك
 شَدَا رَا ضِیَ نَدِ بِجَا رَهْ غَرِیبِ رَا زُو نِيَا چَا رَهْ لَی كِه كُفْتَهْ اَنَكُ كِه دِینِ بِدِ نِيَا رَا سْتِ نَدِ آید وَ
 دُورِ نِيَا بِي دِنَا رَا سْتِ نَدِ آید حَقِ تَعَالِیِ اَزْ كَمَالِ غَیْرِتِ مَسْرَا یَدِ ۴

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَلِمَاتُ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رَضِيَ
 عَنَّا يَدْنِيَا وَتَجَلَّنَا لَهُ مَنَاءُ وَوَصَلْنَا إِلَيْهِ هَوَاءُ وَلَكِنَّ الْبَرْقَةَ قَضَوَاهُ وَابْتَحَبُوا كَلِمَاتُ
 تَرْجُمُهُ حَقِ تَعَالِیِ مِیْقَرَا یَدِ بِرِ كِه رَا ضِیَ شُو دَا زَا بِدِ نِيَا بَعِیْنِ بِدِ نِيَا اَكْتَفَا كُنَد وَ اَزْ طَلَبِ
 جَسْمِوے ما و از غم وصال ما تم هجران ما باز ماند محبیل و هم او را آرزوی او میرسانم بدو
 شمعوت او و لیکن جدا از ما بود و نهایت او و دوزخ بود و هماغه او ز سه شقاوت ابدی
 از سه شقاوت سرمدی ز سه در به در همان ز سه ماتم هجران ز سه حسرت بی پایان
 ز سه خسارت فزادان كه از حق تعالی دور و مجورانی و بد بنا فانی مغرور و مسرور شوی

آه آه واسه هزار واسه نه امکان گذشتن دنیا نه سبیل پیستن بولی فرد

نه راه شدن نه روسته بودن	معشوق مسلول ماکرستار
--------------------------	----------------------

مادام که غریب بوطن و محبوب خود نرسد در شدت عیش و عذاب گونان گون بود
روزم و در خون آشامیدن و جگر پاره بودن و شهادت طلبیدن و از درد نالیدن باشد فرد
بنای زخمت چه داند که در دست فراق لبش چه می گذراند علی الخصوص غریب
و کتاب مسطور است چون جاس بنی آدم در رحم مادر آید خون حیض خدای او میگذرد
اشارت بر آن که سزای هجران محبوب خون خوردن و جگر پاره بودن است تا از وطن خود
دور و از محبوب مجبور خواهی ماند با انواع مصائب و شدائد گونان گون مشقت و
رنج گرفتار خواهی بود هر لحظه جگر خون و دیده همچون خواهد شد عیبت

در باب دله را که هر روز صبا	خون میشود و باز جگر می بندد
-----------------------------	-----------------------------

آری چون قدر وصال قریب ندانست محبوب در فراقش انداخت و باتش جگرش
گذاشت و با انواع مصائب تاب داد و بیتاب گردانید تا فریاد برآورد و شمع

ما چو قدر وصال ای جان جهان نشناخیم	لاجرم در بونه هجران نو گد نخستیم
------------------------------------	----------------------------------

غریب محبوس مجبور دست در شدت زندان دنیا که شکر و همه زیر لطف او همه تهر
و آوا و همه بید و بجا و او بر باد آمده او بی پایان و در او بی درمان بود و سبب
قطع وصول مطلوب و وجود او موجب مانع لغای محبوب عاقل از فکر و اندر ع
وی در طشت خون و عاقل او را شده زبون جگر پاره از و کتاب و دیده از و پرتاب
عاقل از و در اضطراب عاقل در دست و خراب محبوس و مضطربانه این کلمات
به زبان رانده و خندا الدنیا کار هدیه و کنا فیها امنی برین و خیرنا و منها مضطربان

ترجمه یعنی آدمیم در دنیا کبر است یعنی از گستان وصال و از صحرای قرب و قفص و
 زندان دنیا با گناه و بهزاران آه و ماتیم و بهزاران حیرت و زندان دنیا مانند بزم که نه چله سمن
 از زندان و نه چله حیرت از خود نه میل پیوستن بدوست و بهیرون آدمیم از دنیا با صفا
 و بی اختیار بی جان را با تن افشاند و سوانسته شده و در گد و بی تن و آمده و فرشتگان جهان
 بعین شدت کشند و آن شطران تلخی و شدائد همان کنند چشند چرا وقت بهر آن
 مضطرب باشند *

حدیث روی عن ابی هريرة رضي الله عنه انه سئل عن الموت فقيل له ليس بكي
 فقال له قد لعل ابكي وقد سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان
 الموت أشد من العطش والقدر وأشد من الفطام بالمشقة والموت سبعة حزن
 الأول كل هول أشد من الموت سبعين درجة ترجمه روایت کرده شد
 از ابو هریره رضی الله عنه درستی که او گریه میکرد و نزد یک مرگ پس پرسیده شد که چرا
 گریه میکنی گفت چرا گریه نکنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیده ام درستی که
 مرگ سخت تر است از آن که در یک اندازند و بهزند و سخت تر است از آن که باره باره
 بهزند و بعد از مرگ بفتاد و هول است هر سه سخت تر است از مرگ بیفتاد بار و در کتاب
 دیده ام اگر یک زره از خدا در مرگ بر کوهها نهند همه کوهها نابود میشوند و کوه طافت نماند
 و بچای آدمی خلقت وی برای شدت و مشقت در پنج و محنت شده نه برای آسانی آن
 و راحت قال الله تعالى لقد خلقنا الانسان في كبد ترجمه حق تعالی می فرماید
 آسودند و تا کبد نام و قد بدستی که آفریدیم تو میمان را برای رنج و مشقت نه برای
 آسانی و راحت بچاه آدمی را جز خون خوردن و جگر با لودن چاره نه برپا

آدمی بهر بے نیکی رانمست
 اے دل مرو به باغ بکنجی قرار گیر
 پاس در چلن جسد آدمی رانمست
 بگذر هر چه هست سر زلف بار گیر

چون بعد مرگ چشیدن شد اندر سکرات و نعمات مرگ از زندان دنیا با صد هزار
 وحشت و حسرت و ندامت و کراهیت بیرون آید در قصص تنگ و تاریک گور و غیب
 که آن مسکن کریان و کثردمان و ماران بودند آنجا آفتاب و ماه تابان چرخ افروخته
 نه روشنائی نمودار شود و در سوال مشکوک و مضطرب بستاند و تحیر و عذاب مانده
 یار و زنی از روی نهال بهشت یا گوی از گویای دوزخ بود +

حدیث عَنْ مَقَاتِلِ بْنِ سَلِيمَانَ أَنَّهُ قَالَ مَكَتُوبٌ فِي النَّارِ مِائَةَ مِائَةٍ أَلَا
 وَالْقَبْرِ يَنَادِي أَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ أَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ أَنَا بَيْتُ الْحَسْرَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ
 أَنَا بَيْتُ الْعَذَابِ أَنَا بَيْتُ مَنْ دَخَلَ فِي الْأَجْحَمِ إِلَى الْيَوْمِ الْعِظَمَاءِ أَنَا بَيْتُ مَا طَلَعَتْ
 فِي الشَّمْسِ وَلَا قَمَرٍ ترجمہ روایت کرده شدہ از مقاتل بن سلیمان بدین معنی کہ او
 گفت نبشته شدہ است در نوریت نیست از روزی مگر آنکہ قبر ندانند کہ من خانہ کافر
 و من خانہ تاریک و من خانہ حسرت و من خانہ خاک و من خانہ اندک و من بیرون آید
 از من نار و قیامت من خانہ ام کہ بر نیامده است من آفتاب و من ماه تاب

حدیث وَ رَوَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنْ مَوْتٍ إِلَّا
 نَادَى حَقْرَةً أَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْشَةِ وَالْأَنْفَرِ إِذْ قَدْ كُنْتُ مَطْبُوعًا فِي حَبْوَنَاتِكَ
 فَأَنَا عَلَيْكَ الرَّحْمَةُ وَإِنْ كُنْتُ عَاجِئًا فَأَنَا عَلَيْكَ النِّقْمَةُ أَنَا بَيْتُ الذِّمِّ مَنْ دَخَلَ
 مَطْبُوعًا حَرَّمَ مَنِيَّ مَسْرُودًا مَنْ دَخَلَ مَنِيَّ عَاجِئًا حَرَّمَ مَنِيَّ مَثْبُورًا ترجمہ
 روایت کردہ اند از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما نیست از مردہ کہ میرد آنکہ ندانند و

قبر او درین خانه نازکم و من خانه تنهایی بهم و من خانه انفرادم پس اگر متواضع و مطیع بودی در صورت خویش پس من بر تو رحمم و اگر عاصی بودی پس من بر تو عذابم
 من خانه ام که هر که در آن مطیع بیرون آید از من شادان و خوشان و هر که در آن
 عاصی بیرون آید از من دوری چون صور و همه پیغامبران از بهیبت و وحشت نفسی
 گویند که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم آتشی استی گوید جاس که پیغامبران معصومان
 بهیبت و وحشت خورند مانند نگاران بچارگان مفسدان بی مایه و بی پیرایه را
 چه زهر و چه حال خواهد بود **رباعی**

در آن دم که از محفل پسند قبول	اولو العزم را تن بلرز و زبول
بجای که دهمشت خورند انبیا	تو عذر گنه را چه داری بسیا

تا از شدت و بهیبت حشر و شدا ندگرمی که در کتاب مسطور است از گرمی حشر بعضی
 در خوی خود تا شتا لنگ غرق باشند و بعضی تا آرنج و بعضی تا ناف و بعضی تا کمر
 بعضی تا بسینه و بعضی تا لب و من را نگذار و از هر کت کلمه طیبیه که گفته اند و
 مصائب دیگر از حساب و پلصراط و سوال و زن اعمال و قراء کتاب و بهیبت ندا
 فریق فی الجنة و فریق فی النار این شدا ند و مصائب بر جان ماست و ما از فاسد
 شقاوت و غفلت بسرور و غرور دنیا فانی مسرور و مغرور بغیر عن شاعل و از انجم
 این مصائب بخیر و غافل خوش گفت آنکه گفت **شعر**

شمر نبود که صاحب ما	بے خبر باشد از مصیبت خویش
---------------------	---------------------------

اینهمه فوائد و مصائب نتیجه عجبی و سزا لای جدائی است که اگر از وطن محبوب
 خود دور و میجر نه افتادیم بدین شده اند مصائب و سزاوار نمی شدیم

یا کمال کائناتے تو اسی جان بجاتح سفرم فارغ البال نیم تیر مارا سحریم

ہا ز آسمیم بران دو بیت کہ بالا نوشته شدہ است رباعی

گر دولت و بخت بار بودے مارا	دے مکن خود تیرا بودے مارا
گر چشم بدی ز ساندہ برانہ زد	در شہر کسان چہ کار بودے مارا

چون ازین فرقت با حورقت و غربت بالکریست بغض فضل حضرت عورت بطن ہو پیونیم

و بقار محبوب بر سر دم از مصائب و لوا تب کرم خالق عجائب و عوایب نجات بایم

آنگاہ کہ بتیم الحمد لله الذی اذقہب عَنَا الْغُرْنِ عَوِیزِ مِنْ ہر چند بخصوس و لاف تہا

است کہ نجات بعل نیست مگر بفضل و عنایت حق تعالی

حدیث قال علیہ السلام لا یخفی احدکم عملہ قیل و ما انت و قال ما انا الا

ان یفضل الی کفۃ اند عنایت را بعل نفرشد بمیت

خلفہ چون اندر طلبش قص کنانند	تا دوست کرا خواہد میایش بکہ باشد
------------------------------	----------------------------------

اما عمل حدیث بلکہ بخصوس قواطع و ہر اہن لواح عمل منہ ضل است

آیت قال الله تعالى مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرَكَ

بِعَيَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

حدیث قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تمكروا الا وقد كتب مقعده في النار

مقعده في الجنة قالوا يا رسول الله افلا نتوكل على ربنا وندع العزل قال اعلموا

كل من يشرك بما خلق له شر حمیم پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم غیبت از شما ہے اگر آن کہ

نوشته شدہ است حامی او در روزت و جاس و می در ہشت تہس کفۃ سہی ہا س

رسول خدا ہے جس چرا غما و کنیم بر ان نوشته و ترک بنا بر ہم عمل یعنی اگر حامی ما دوج است

این عمل صلح حسنه است مرا غایب و اندوه و اگر حای ایش است پس معاصی قیلا
 دانا این نادر و فرمود عمل بکنید و دست از عمل باز دارید پس هر یکی را آسان و دیر
 کرده میشود برای چنینی را که آفریده شده است و در عمل اهل بهشت آسان بود
 شود و کسیکه برای دوزخ آفریده شده است و در عمل اهل دوزخ آسان میشود
آیت قال الله تعالى أَلَيْسَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدَرٌ **ترجمه**
 یعنی چه پندارند مردمان که ترک آورده شوند ایشان مهمل و محط بلکه ایشان را با هر
 و نهی مبتلا کنیم و اگر امر آتی شوند قانیهی اجتناب نمایند بهشت در آرم و الا بهایه
 و دوزخ سپاریم برین وصول مشید و قواعد محمد معلوم شد که عمل باید بی عمل کار راست
 ناید رود قبول امر مبطل است تنگ را نشاید اوقات عزیز فرصت و غنیمت شما
 سرایه عمر بر خطه شرف زوال پیک اجل ناگاه و بفته رسد و کار از دست رود امکان
 ندارد که بنود در مصالح مسطور است حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 روزی بر عهد الله بن عمر رضی الله عنهما گذشت او را دید با مادر خود و بوار گل مال میکرد
 فرمود صلی الله علیه و سلم ما تصنع فقال ابن عمر تطيق فقال رسول الله صلى الله
 علیه و سلم لا هرا سرع من ذلك **ترجمه** یعنی چه میکنی گفت ابن عمر گل مال میکنم
 و بوار را پس فرمود صلی الله علیه و سلم کار ازین نزدیک تر است یعنی تو در گل کاری
 خانه باشی ناگاه پیک اجل در رسد و در گور کشد و کارنا ساخته از دنیا روی و حسرت
 و ندامت خورس

حدیث قال عبد الله بن عمر رضي الله عنهما اذ امسيت فلا تنظر الصبح
 واذا اصبحت فلا تنظر المساء وخذ من جحيتك من ضحك من جحيتك من جحيتك

نسخه کتبه حضرت بن فنی الله عنهما چون شام کنی انتظار کن بامداد چون بامداد کنی انتظار کن
 شام را و بگیرد صحت خود برای مرض خود و از حیات خود برای مرگ خود یعنی چون شام کنی
 غنیمت دار تو شش آخرت بر دار براسه شام انتظار کن و چون صبح کنی آن وقت غنائت
 نگذار تو شش آخرت بر دار براسه شام کن انتظار کن آن در احوال است ناگاه یک اجل
 در رسد آنوقت بانی یا نبائی و بگیرد از صحت خود براسه مرض خود یعنی صحت خود غنیمت
 پندار در طاعت و عبادت کاملی میار که در مرض درمانی و عبادت کردن نتوانی و چنانچه
 خود غنیمت دان و اوقات خود را ضائع مگردان که بعد موت ندامتها خوردی و حسرتها ببری
 و با صد هزار عجز و زاری گویی یا حسرت علی ما فرطت فی جنب الله و حسرتنا و ندامت ما بر
 آنچه تقصیر کردیم در طاعت و عبادت خدای تعالی و آن حسرت و ندامت سود ندارد
 فرمان حق تعالی در رسد الان قد عصبت اکنون حسرت و ندامت بخوردی و امر ما
 حصیان و رزیدی و در طاعت و عبادت ما تقصیر کردی بدترین ندامت این بدست
 است و زشت ترین معذرت این معذرت است ۴ -

حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم سر الندامة يوم القيامة و المنة
 حين یحضر الموت ۴

بیت

نصبت بهن من جان برادرا | له اوقات ضائع کن تا تو ای
 عجز من اعتال و احوال و کار و بین و تو شش آخرت جان زمار که حادثه برانفت
 در عبادت و طاعت و اوقات معترضات شیر الوقوع است همه در میان نامل و در آرد
 دست زد امن محل آمد و باز مدار که تا فردای پایی از تنه نرود و نجات و ندامت محال

حدیث قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا يَنْتَظِرُ أَحَدُكُمْ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَرَضًا مَفْسُودًا أَوْ مَرَضًا مَقْتَرًا أَوْ مَوْتًا جَهَنَّمًا **ترجمہ** پیغامبر فرمودصلی اللہ علیہ وسلم انتظار نہیں کئے کی از شما از دنیا اگر مرضی و مفسدے را کہ در اعضا و رفا و انگیز و میزان در عبادت و طاعت کا بنا و خلل خیز و یا پیرے را کہ فی ضبطی آر و در عبادت مست و ناتوان گرداند مشنوبے از پیر و سنگہ خود سماع است **رباعی**

نکروی در جوانی کار بارے	بہ پیری کے توانی کرد کارے
بہ غفلت میگذاری روزگارے	مگر در گور خواہے کرد کارے
اگر خواہے خلاصی از اسیری	بکن ہم در جوانی کا پیرے
جوانی کو بود بر طسیر پیران	الو گرد و دل بلبس بہران

نکوتہ یعنی دلہ
و ایمان

انتظار میکند کی از شما مرگے را کہ ناگہانی آکے و ثقیلہ آید و تر کارنا ساخته از دنیا بر بادہ سرایہ عمر بر باد و بدانتش شہوت پاب ریاضت فو نشان خاک بر سر ہوا می نفس فشان نعمت صحت و فراغ غفلت و ان خود را زیان زدہ گردان تا پشیمان نشوی پیشانی

حدیث قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِعْمَانٌ مَغْبُونٌ فِيهِمَا النَّبِيُّ وَالنَّبَا **الصحۃ** والنراخ **ترجمہ** فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و نعمت است کہ خدا تعالیٰ ہر بندگان خود اودہ اسعاف و زیان بخورند و ان و نعمت بشیرے از مردمان یعنی صحت و فراغ از خواب غفلت بیدار شود و بکار شود و از پیر سنگہ خود سماع است **مثنوی**

بہر کارے چہ راحتے	کا چہ ان کن کہ پذیرفتے
کا کہین کار بگذر آن گشتار	کا نہ رین راہ کار و در کار

بی ریخ کسے را گنج میسر نشد بخار کسی را گل دست مواد بی مشقت کسی راحت نیافت
حدیث خال علیه الصلوة والسلام حفت الجنة بالکاه و حفت الناس
 بالشهوات **ترجمہ** فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ اگر گرفتہ شدہ است
 بہشت بکارہ و مشقت و ریاضت و اگر گرفتہ شدہ است دوزخ بشہوت و لذت
 و راحت یعنی بہ بہشت ہر ریاضت و مشقت و جان کنن برسی و بدو نرغ بشہوت و لذت
 و راحت پیوندمی درین معنی از سیر دستگیر خود سماع است **رباعی**

از کف این خاک با فسون گرے	چارہ آن ساز کہ جان چون بری
مرغ فی بر نتوانے پرید	تا نکلنی جان نتوانے رسید

جان کنن آنست کہ بعد از تصحیح توبہ و ارادت بشیخ مرشد کمال بشدت ریاضت
 صیام نہار و قیام لیل و قلت طعام و منام و کلام و کثرت نوافل نماز معکوس
 و صوم طے و بسیاری تلاوت قرآن و تلاوت ذکر لا ایلہ الا اللہ و بشفقت و مجاہدہ
 تزکیہ و تبدیل اوصاف ذمیرہ باوصاف حمیدہ و اوصاف بھی باوصاف ملکی نفسانہ
 را مزل کی گردانند بعد آن تصفیہ و تخلیہ و تجلیہ دل مشغول شود تصفیہ آنست کہ آمیہ دل
 از نگار ہر مغموم و بنیادی و میل بدو آرزو و حب او و از اندیشہ لایعنی مصفا و نقا
 آرد و تخلیہ آنست کہ دل را از غوغا و غیر حق و از اندیشہ ماسوا اللہ اگر حسہ بود و خالی
 دارد و پاسبانی کند یعنی غیر اندیشہ حق چیزے را بدل راہ ندید اگر چیزے در دل
 بگذرد و بخی خاطر آن را منفی گردانند **حلیت**

چو داری مونسے چون قتل ہوتا	خطے در کش بگو ماسوے اللہ
----------------------------	--------------------------

تجلیہ آنست کہ با نور ذکر و شوق محبت اسم را نوار و شاہدہ پروردگار کہ پیغام فرمود

<p>حسنى الله عليه وسلم وَاَعْبُدْهُ بِكَ كَمَا تَقِيَتْهُ لَا دَلَّ تَرَامُورٌ مُتَعَبِلِي كَرْدَانْدَعَرِ بَرِ مَن دَل بَاكِ خُودِ رَا زِهْمُومِ وَنَعْمُومِ وَحُبِ وَحَرَصِ وَنِيَارِ دَنِي تَا پَاكِ پَاكِدَارِ لَاحِ دَلِ اَزْ نَقِوشِ نَعْمِ رَحْمَنِ يَشُو وَدَرِ مَقْصُودِ دَلِ نَقِشِ اَللهِ كَا نَقِشِ فِى اَلْبَحْرِ بَكَارِ وَهَدِيدِ دَلِ بِنَظَرِ خِيَالِ دُرِّ آنِ نَظَرِ مَكِينِ شَا بَدَازِ هُمُومِ نَعْمُومِ وَنِيَارِ فَاغِي وَانْدِيشِ لَاحِظِي وَخَطَرَاتِ نَعْمِ رِبَانِي نَجَاتِ يَابِي وَازْ تَقَرُّقِ بَكْدَرِ حَاجِ مَجْمُوعِ سَمِي وَبِعِبَادَتِ پَاسِ اَلْفَاسِ دَسْتِ يَابِي مَصْرُوعِ اَللهِ بَسِ اسْتِ عَاشِقَانِ بَعْنِي نَقِشِ اَللهِ بَسِ اسْتِ بَرَايِ حَوَلَتِ نَقِشِ نَعْمِ اَللهِ رَا بَزِ رُكْهِ مِيفَرَا پَدِ مَشْهُو</p>	
<p>نَقِشِ زِيْبَا بَتَوَاوَرِ وَرَا بَرِ وَرَقِ</p>	<p>فَا رَحْمَتِ كَرْدِ نَقِشِ دُرِّ وَ دِيَاوَرِ</p>
<p>مَكْرَمِ يَارِ شُوشِ مَنِ نَكَمِ يَارِ دُكْرِ</p>	<p>كُوشِ كَبِيرِ وَ دُرِّ كُوشِ نَعْمِ كَارِ دُكْرِ</p>
<p>جَبَنِ كِه بَا قَدَارِ وَ اَنجَاسِ مَوْتِ بُو دِ سَجْدِ رَحْمَنِ اِنْشَا يَدِ بَسِ لِي كِه بَا قَدَارِ وَ اَنجَاسِ حَرَصِ وَ حُبِ وَ هُمُومِ وَ نَعْمُومِ دُنْيَا دَنِي جَيْفِ وَ كَنْيَفِ مَوْتِ بُو دِ چَكُونِ مَحَبَّتِ وَ شَوْقِ وَ مَعْرِفَتِ وَ اَنْوَارِ مَشَاهِدِ وَ اسرارِ اَللهِ اِنْشَا بَدَازِ شَوْقِ اَلْفَايِ وَ مَحَبَّتِ وَ مَعْرِفَتِ وَ اَنْوَارِ مَشَاهِدِ مَنِ اَللهِ وَ اَنْ لِي چَكُونِ فَرُو آيِدِ وَ رِيحِ دَلِ بَرِ وُكْ كَشَا بَدَازِ اسرارِ اَللهِ رَمُوزِ نَامُوسِ بَرِ وُكْ رُوزِ نَامُوسِ اَللهِ رَمُوزِ نَامُوسِ</p>	
<p>بُيُوتِ</p>	
<p>مَنِ بَرِ وُكْ دَلِ بَسِ كُوشِ جَانِ نَهَامِ</p>	<p>چَن دَانِ سَخَنِ شَنِيدِمِ اَمَا دَوْلِبِ نِيدِمِ</p>
<p>زِهْمِ چِه آنِ دَلِ حُبِ وَ حَرَصِ وَ نِيَارِ فَاغِي وَ اَشْغَالِ لَاحِظِي بَا قَوَالِ مَشَاجِجِ رِبَايِ كِه مَا شَغْلَكَ عَنْ اَلْحَقِّ فَيُوصِّمُكَ بِتَجَانُّهِ مَشْتَدِ اسْتِ بَعْنِي</p>	
<p>دَلِ كِي مَنْظَرِ بَسِ رِبَايِ</p>	<p>خَانِ دِيَاوَرِ چِه دَلِ خَوَانِ</p>
<p>آيَتِ قَالَ اللهُ تَعَالَى يُوَفِّعُ مَالًا وَلَا يُنْفِقُ مَالًا اَلَا مَنْ اَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ تَرْجَمِهُ بَعْنِي رُزْقِيَا مَتِ نَفْعِ كُنْدِ مَالِ فَرْزَنْدِ كَرِ كَسِ كِه بِنَا يَدِ بَخْدَامِي اَللهِ بَا دَلِ سَلِيمِ</p>	

نیت منی سالم از رشک و حرص و هوا و دنیا شنج عهد نشد انصاری گوید دل
سلیم کن و آنکه بحق تسلیم کن یعنی دل را از رشک و شبه و حرص و دنیا رانی و
اشغال لایعنی و مجروح سالم و غالی دار آنکه بحق بسیار و در دل غیر حق مگذار تا نازل گردد
النوار و اسرار که در دل که با اشغال لایعنی و حرص و دنیا رانی بود آن دل
ستقیم و تعلیم بود و هر دل که از این اسقام نجات یافت سلیم و کریم بود

حدیث قال النبی صلی الله علیه و آله ان فی جسد ابن آدم مضغرة اذا فسد
فسد جمیع البدن و اذا صلیحت صلیح جمیع البدن الا وجه القلب هر دل که از حرص
و حب و دنیا رانی و اشغال لایعنی مرده و فاسد شده باشد اگر وعظ و نصیحت جمله
قرآن و احادیث و اقوال مشایخ بر و خوانی پنج شود ندارد و بیدار نگردد بلکه او را
وحشت پدید آید تا مشغله بر چه از غایت حب و حرص و دنیا رانی و اوصاف مذمومه
آن دل مرده است

آیت قال الله تعالى انک لا تسع المؤمن ثم حمیمه یعنی بدستیکه ای محمد
از شنوائی شنوائیدن مردگان یک قابل شنوائی نه اند و اگر حکایت دنیا و ابناء و دنیا
و حکایت دایعنی بر ایشان بگویی بگوش و بهوش و راحت شوند و لذت گیرند از
جمله ایوی کباب سبب هلاک بود و بوی عذره و کریمه موجب حیات و نشاط و بوی
باشد شنج مرید الدین عطار در اسرار نامه آورده است کناسی و محلت عطاران می
زیشت بوی عطر نیات در ملت و می رسید بهوش و در جهان کنه کن شد عطاران
کلاب و عطریات در روی او میزدند بهوش و بی ضبط تر میشد حکیم بر سر وقت او
رسید قدری عذر تر نزد یک مبنی او داشت فی الحال بهوش آمد و در نشاط شد

شیخ مذکور در منطق الطیر نظم آورده است و یوانه بود و در سیرانه ناگاه که بشهر رسید
 بینی گرفته اندک گفتند چرا بینی گرفته سببانی گفتی از گندگی بوی دنیا و عطر از این
 بوی گندگی در دماغ شهبازی رسد که مرغ جاننش از گلستان محال دست بوی
 یافته باشد و از گلزار شوق و محبت حق تعالی نیس بهشاش رسیده لذت شهید مفت
 چون زنبور چشیده و صحن دل را از غوغای بنان اغیار چون غبار رفته **فرو**

دل غرض اعظم است بکن خالی **بیت المقدس** است کن جاس بکدی
 نه در دماغ کسیکه همچون چل خود را پیچیده دنیا پیچیده و از گلزار شوق محبت حق تعالی
 بوی بدش نرسد و از بوی کریمه دنیا پر شده خود دنیا ساخته است و نیت بر
 دنیا گاشته و غم دین از میان برداشته و فکر و احوال قیامت فراموش کرده و غفلت
 برپا داده و دانش شهوت برافروخته و ابر و در طلب دنیا ریخته و خاک مذلت برافروخته
 خوش میگوید آن شهسوار میدان طریقت و آن شهباز کنبه حقیقت و آن است
 شرب شوق حقه شفا یعنی فریدالدین عطار **مثنویات**

در غم دنیا گرفتار آید	خاک بر فروخت که مرد را آید
تشنه مردار و دلب آید	لا حزنم هم سحر معنی آید
بسی مشغول کند از کرد و کار	بت بود در خاک افکن زینهار
مست دنیا آتش افروخت	به زبسان خلقه دگر را سوخت
کار و نبیست بجاری همه	چیت بیکار که گرفتاری همه

بسیار من جمله دنیا بکار و خوردگی و شراب و بیا علم عیش و عشرت آشامیدگی و
 در زوایا نفس و در بیکار و شهوتها را بدو داد و دگر لذت انواع نعمت

و دولت و عشرت دنیا چشمه دگیر و همه دنیا و فیض نصف خود آورده گیر فقر با و بارگاه با
 بعبودت بر آورده گیر: نرسوشی بجای سیر و کردی طمع کران چهره از مشیت گوهر برار
 نفی و درانی در سال منکر و نکیر هیچ چیز را نگردد و دستگیر رخصت و گرم تدبیر
 امام یساعین قصب الکونین ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه فرماید: **الشعار**

حب إن النفس قد بلغت مناها	الذکون المفیة مندیها
دفعک سادف اعتبارا اعتبلا	و غمرك طارف انتبه انبهاها
صرفنا العمر فی لعب و لهو	فاها لثاها لثاها
احب الصالحین و لست منیهم	لعل الله یرزقهم حرا

بیبهات بیبهات یک ساعت از خواب غفلت تنبه شو که همه عمر احوالت و دست معیشت
 یک جل ناکاهت و دور آید خام و نیم نجه و نه نجه همه را بر باید یام و دیگر دست نیاید
 بر عمر عنا و شاید فرصت نیاید که بفرصه تمر و سرسحاب یعنی فرصت سبک و زود
 میکند از حج گذشتن ابر الفرمه غنیمه و اعطایه غرامه **فرو**

غافل مباش از غافل و در باب اگر صاحب

و تجربه آمده است سر روز که روزی بر سر بیرون بایان بر سر آید این آدم غبنی
 و خد خطای منی شسته ظاهر قلاد ز اسود لید آید و سر حمیه یعنی امی فرزند
 آدم غنیمت و مر و کبر نبیب خود را از من غنی حسانت و غیبت پس آن نظام
 اگر خدا نوم من زین با نکر و مینو جین گفت آنکه گفت **رباعی**

و در زند عمر بر حسب است
 فرما هر جمل عنان بگیرد
 عذرین و تو کجا پذیرد

هر چه امروز غیر حق و این نیست فردا با بند تو گردونه و سگبر تو شود نه بند راه نجات تو
بود و نه سبب نجات شود و هر چه غیر حق امروز جانان تست فردا پاک جان تست
و هر چه امروز غیر حق مؤمن تست فردا سبب وحشت تست پس پیش از مرگ
از همه باید برید و شربت مؤمنی اقبل آن مؤمنان با چشم بد و پره غفلت
باید دید و به نیر عمت سوسه حق باید برید و رباعی

ای دل ببر از هر چه تنه سپویدست	زیرا چه همه بر جان تو فردا بندست
سودست طلب از عمر که سر پای عمر است	روز سه چند دست و کس ندان چند است

ای بیچاره غریب کرب در شدت کربت گرفتار و بقرار و وصول تو من محبوب
سخت دشوار راه خطرناک آفات راه نامحسوس مرکب لنگ منزل دور تو
محبوب بی نیاز غمخوار امکان بودن بدوست نه مقدر و رسیدن بدوست فردا

راه نامن است بمنزل دور	مرکب لنگ یار سخت غمخوار
------------------------	-------------------------

اوحی الله تعالى الى داود اذ اودى لیسر المذنبان بالی غفور و اذ انزل
الصدیقین بانا غیور ترجمه وحی کرد من تعالی سوی داود و پیغمبر
صلوة الله علیه ای داود و بشارت ده گناهکاران که من بخورم از بسیار
گناهکاری و ناله کرداری نومید مشو بدوست و رفقا امید مغفرت باز نند
که گشته کان منزل عصیان را و پای از نه زندگان کوی طغیان را آمرز نه هم
و گشته نیکان را بدینده منم و بترسان صدیقان که من بخورم از بسیار حق
و خیرت و حسنات مغفور و فرقیه مشه و در بر آن عجب و کلام کنی که این تو
و خلقت ما است نه پایا و شما است از عدل ما نه سبب غفلت نه نجات باید و بدید

رباعی

درمانند

نغمه نه گنم گنم همه کرده شود	زهریت به گمان همه خود شود
گر عدل کنی آبرویم بهر	و رخصت کنی کرده ناکرده شد

مردان دین ز دروین و از کربت نصرت و از حرقت فرقت محبوب چه تیغ با
رباقت و خنجر با رشتا غت بر تار کف نفس اماره خود زده اند و قتی در ایام
نرسانیده اند و عماره با خود در جنگ و تشنه خون خود بوده اند **ملیت**

مردان ریش اگر کج و اگر صاف اند | همه شنگان خون خج و خو | اند
شیخ جنید بغدادی قدس سره فرمود سی و چند سال شیخ عبد الله سه سی
پهلوی بر زمین نیاورده اند کسی ندید مگر در وقت موت و از شیخ جنید محلی است
که گفت سی سال در ولایت شیخ عبد الله سه سی تفسی پاسبانی دل کردم یعنی غیر حق
در دل چیزی نگذرانیدم و سی سال نماز عشا و فجر بیک وضو گذردم و در دل من گشت
باشد که بمانماید باقی آواز داد جنید وقت آنست که گوشه زنا را توبه باز نماید
گفتم گناهان من چیست جواب آمد وجود کذب حیوان کذب و انقیاس بپادشاه
یعنی بنویستی خود می بینی و در مانی نشدی پس دستگیر بن فقیر را بشا و فرمود **شعر**

چنان در آید او کن جسم پنهان	که همه گردد و الف در بزم پنهان
-----------------------------	--------------------------------

امروزی از سلطان بایزید بستمی در خواست کرد از ریاضتها که در راه حق و به به
ایا چیزی بازگوید گفت شما قاتل شیدان آن نیاید اما انک و سهل زحیمی که نفس خود
کرده ام بگویم رذی روزه و پرهیز از شام نفس نشسته شد گفتم که دو گانه بحضور دل کز ام
نماز آب و هم که دو گانه بگذارد و هم نشسته این دو گانه لائق انحضرت نبود دو گانه دیگر که روح

گفتن این دو کلام هم دل پسند نیست تا آخر شب یکان دو کلام گذاردم تا صبح آوازان گفتم
 شنیدم گفتنم اللهم انی ذوبت الصوم نیت روزه کردم نفسک بآب نرسید خمش
 میگوید آن مست شراب مشتاقی و آن عاشق ویداری باقی شیخ فخر الدین عراقی نظم

آنانکه گشت عشق زمیسان بوده اند	بشکر بوقت کار چه جولان نموده اند
خود را چون گوشت در خنجر چکان فکنده اند	گوشت مراد از خنجر چکان رپوده اند
گشت امید را ز در چشم آب داده اند	بشکر سرش از آنچه فراوان در داده اند
و روح آدمی نبود آنچه کرده اند	ایشان مگر ز طینت انسان نبوده اند

آری چه توان کرد کلاه اقبال بر سر ایشان قبا عسادت و بر ایشان کمر بند
 دولت و مکر ایشان درست و چپ است آسان آید و یوسف تو منق مادر چاه و کلیم نخت ما
 سیاه نصیب مادر وری از راه و زکریا کار گرفت و تکلیف راست نمی آید جز آتش بر کمر افکندن
 و آب بر دیده کردن و خاک بر سر فشاندن و با وجودن ما انشا بدیلت

جهالیا بتکلف سپید نموان کرد	کلیم نخت کس را که بافتند سیاه
-----------------------------	-------------------------------

شور بخنجر که بزی دوری و مجوری آفریده شده است اگر صد هزار حیل و چاره
 انگیزد و هر راست بود به هزار ترانه و بهانه جوید جز سنگ شقاوت از راه بر نخیزد و نتواند
 که در فترت آن توفیق آویزد

دگر چه چاره کنم چون زنجبت با نوبیت	و کرد هجر تو دانی که اختیاری نیست
بزار چاره ویرانچرخ استم و صان تر	ولی چه سود که دولت بنزد زاری نیست

خوش غمت آن گفتم بدیلت

کلیم نخت کس را که با نخت سیاه سپید کردن آن نوسه از محال است

مردان قصد کعبه کردند و راه چاره رفتند هر آینه که مقصود رسیدند و چهره مطلوب
دیدند اما قصد کعبه کردیم و برایه حبش سپردیم لاجرم در میدان حیرت چون گوی
سرگردان و حیران شدیم چون چوگان سرافکنده و خیل و خاسر ماندیم و موقوف
به صفت جاری و سکاری و مسالین و لائصاری گشتیم چون از شادی و صلح محرم
چرا تمام حیران نداریم و دست مصیبت بر سر نه ز نیم و پای طرب لغاطی نگنیم شیخ فخر الدین
عطار می فرماید

بلیت

چون نداری شادویی از وصل با را | خیز بر خود مانم و حیران به دار
جباری جمع حیران و سکاری جمع سکران بجز در کار بار دنیا و در تحصیل دنیا حیران از شراب
دست دین داده از دلت مسالین یعنی کافران و لائصاری یعنی حقیقت آن حال خود
پرستان و دنیار و دستان جاری یعنی حیران آن بهر نجات از زندان دنیا رها رگذار
و از شر و مکر نفس مار و بد کردار و برای خلاصی از بشریت که همه سالکان راه و نشان
حضرت الله از بند وجود خود در ماتم حیران بوده اند چنانکه شیخ فخر الدین عراقی میفرماید

القصه حجب مانم از عراقی | که از کز و مباند آثار
تا جمله تو باشی و تو گوی | او کم کند از مبان گفتار
لا مسالین و لائصاری یعنی چنانچه و معبود و در شریعت شرک است و موجود
در حقیقت شرک است

بلیت

در شهر گوی با تو باشی با من | که شفته بود کار و لایم و روشن
سالکان راه و تار وجود و بود خود اند در شرک و حجاب اند چون از خود خانی شوند
مسلم کامل گردند حال سالکان راه و مفریان را است جاری حیران در عام و خاص

شب در حال دنیا سکران و حیران

سکاری مست از شراب و سقندرم دیتو کشر ابا طہموت سہاء الاسلامین لا انصار
زیرا چہ از خود محو شدہ اند و از خلقت خود بیرون آمدہ اند اسلام و کفر صفت مسلم و کافر
است چون ذات فانی شو صفت کجا ماند شیخ شرف الدین بانی ہستی در غنیمتی میرزا یوسف

و میکدہ مستمان را بدیم بہرینا | نے کفر در دوسیدانی بوسی مسکنا
عزیز من لذت آن می و میکدہ در مذاق جان کسے رسد و قد آن مستان کسی
ہو اند کہ از مستی شراب حب و حرص و نیار دلی گردد و ہشیارہ از خواب غفلت شود
بیدار و از اصنام اغیار حق بود و ہزار و ہزار خوشن گردد و گرفتار باشد دست و پاد
گردگار و از ہر دو جهان دار و عارف

اگر مردی برو ترکِ جہان گیرد | جہان بگذار تا گردے جہان گیرد
پیر و سنگیہ ابن فقیر از شاہ فرمود کہ میبایستی با خدا میبایست و گرنہ ہرگز در جہان
مبایست شیخ الاسلام شیخ نصیر الحق والدین محمود خلیفہ شیخ عالم نظام الحق والدین فرید
عجب عجب دارم از خلق کہ بی خدا می چکو نہ سے زیند یعنی بی محبت و عشق و بی آخرت
در دزدی انوار شاہ پیر و گار چکو نہ تواند ز نسبت پس غذای روح ایشان نیست
و مونس دل ایشان نیست

اے بیو حرام زندگانے | خود بے تو کہ دام زندگانے
انچہ در علم می آید از حال می آید نہ از قال کہ قال بی حال فرمود و ہاں قابل گرد و ہاں مال
مازنی زبان نے نہ و شمع حال دل خوشش سے نہا سیم
بخا ہی بہ عزت پروای غمیرنے دارم و دل بغیر دوست نہا م و از ہر دو
جہان بہ دوست عار دارم و دل از غمیر حق نگاہ دارم تا جان و رتن دارم و تونہ

<p>درد دوست بگویند نفروشم و آن آتش شهوت دوست همیشه در چشم و از دریا عشق دوست و در چشم هر لحظه شرب مست می نوشم خون گفت آنکه گفت ای بیات</p>	<p>سر اندازان چو در خلوت ز سوچ عشق در چشم</p>
<p>حجاب اسوی الله را بیک نعره بر اندازند نه در باز چیم و نب اندازند بشه عجبی</p>	<p>یکی گوهر از آن دریا بهفت اقلیم فرود شد چو در میخانه و حبت شراب بخوردی نوشند نه در سودا آمد و زین نه در اندیشه و شوند ولیکن در صفت طاعت لباس فرود شد</p>
<p>مستان قدرستان شودیدگان قدر شوریدگان سونحکان قدر سونحکان عاشقان قدر عاشقان دانند فرو</p>	
<p>بروایم خبر که مغروری</p>	<p>عاشقان قدر عاشقان دانند</p>
<p>شیخ فریدالدین عطار می فرماید فرو</p>	
<p>دست که عشق جانان دهنده است</p>	<p>همون داند که قدر عشق چیست است</p>
<p>حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله یحب اعالی العلم و یبغض ااسافلها ترجمه فرمودنی صلی الله علیه وسلم بدرستی که خدا متعالی دوست دارد عالی همتان را و دشمن دارد کم همتان را و عالی همتی آنست که خلاق بر خلاق و رزاق را بر مزون و قادر را بر مقدر و قوی را بر عاجز و زیند نه بر عکس و رحمت را بر کفرین بپردازد و بکون و بیا بجا مضمین ماند و دست از هر دو عالم فشانند و کونین خود را مجرد و غریب گردانند مثلاً فرمودند که کرم غریب است نه بزرگ نموند پیوست بخائن و آدم و قزاق و کلبه و مخلوق پس باشد کرم جمود غریب خوش گفت آنکه گفت خائفه خال نیست جان عزیز آنکس عشق است چرخه بر شد</p>	

فرو در مقام غایت رندان است و دست پادشاهی آنکه است بیات به عشق پادشاه ابرار

فرو در مقام غایت رندان است و دست پادشاهی آنکه است بیات به عشق پادشاه ابرار

عشق باری تپ خاطر است و گوی میدان عشق سرت و در بزم عاشقان جان تنه محرم است
 فرد و مجرد شدن از غیر دوست راست عشق است که من با عشق نشان دیگر است بهر
 زندگانی گاه و خاست خوش گفت آنکه گفت **رباعی**

من با تو هم نرد و خطه خواهم بخت	هر چند می بری و گر خواهم باخت
تا ظن نبری که منم خواهم باخت	بجز عشق تو هر چه هست خواهم بخت

عزیز من نیکو شخص و محسوس و قابل کن و منصف باش هیچ جا در قرآن و احادیث
 و اقوال علماء و مشایخ و فصحاء و حکما و شعرا ذکر لطافت و ظرافت و ذکر صفا و وفاء
 پر جبارفته است جز قباح و وقاحت دنیا رونی و بیوفائی و در جدائی کس
 از دلشانی داده است هر که دنیا آمد گریبان آمد و هر که ماند جبران ماند و هر که رفت گریبان
 رفت و همه را آب بردیده و آتش جبر و حسرت بر دل و خال خجالت بر سر و آبا
 بیجا صلی بر دست و پیکر در دنیا شادان و خوشان نبود و خوشان و شادان نشد
 اگر شبی از آن که با بر سر دنیا نهاد و دست بد دنیا لوده و از در طلب دوست می
 نیا سوده و تمواره چون زندانی در زندان دنیا در طلبیدن بود بخدائی خدا هر چند
 که بدیده یقین در و نگر نسیم و تامل و تفکر در و کردم جز قباح و وقاحت او در نظر
 معائن نشد در یک شادی و صدمه منضم و در یک لذت او هزار شدت غم و در یک
 راحت او صدمه هزار جراحت در یک نوش او گریز از شبنم که ام عاقل دل در و بندد
 و از اقامه و بگریز و بر و بجه و دیهات میبایست باری بنظر یقین و بدیده دل تفکر بکن
 و بنکرد آنچه احوال مناس است احوال او و با خود اندیشه بکن که پیغام بر سر مود
 صلی الله علیه و سلم وَفَعَلَتْ سَاعَةَ خَيْرٍ مِنْ جَعَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً

یعنی اندیشه یکساعت بهتر است از عبادت شصت سال و منذ علم بحمل اندیشه یکسال بهتر است از زندان نیاورستن از کز و قید و محب و قیل و نیانگنی بهتر از عبادت شصت سال است
حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم تفکرت ساعة خیر من عبادة ستمین
 ترجمه یعنی اندیش یکساعت بهتر است از عبادت شصت سال و الله اعلم
 بحمل اندیشه یکساعت که بهر نجات از زندان و نیاورستن از کز و قید و محب و قیل و نیانگنی بهتر از عبادت شصت سال است

حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم تفکرت ساعة خیر من عبادة الثقلین
 ترجمه فرمود نبی صلی الله علیه و سلم اندیشه یکساعت بهتر است از عبادت جن و انس
 و الله اعلم بحمل اندیشه پاک داشتن دل از لذت خطرات و نیا و خیال دنیا و دشمن
 داشتن دنیا بهتر از عبادت جن و انس زیرا چه دشمن دوست دشمن و نیا باشد زیرا چه
 دوست دوست دوست باشد پس دشمنانکی دنیا علامت دوستی خدا تعالی بود و دوستی
 خدای بهتر از عبادت جن و انس بود و الله اعلم بالصواب و چه دوم تفکر ساعت
 خیر من عبادت سنة و الله اعلم بالصواب بحمل تفکر یکساعت در آلاء و نعمای
 خدا تعالی و اندیشه در خلقت زمین و آسمان و بهر موجودات و ذرات و در تغییر احوال
 و وجود مصنوعات هر یک و سبل قاطع و محبت لامع بر اثبات وجود صانع بر مانع است
حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم ما رأیت مثیلاً لأدب الله فیه
 ترجمه فرمود نبی صلی الله علیه و سلم ندیدم من چیزی را از مصنوعات که بر صانع را
 درود بدیم

بیت

ایست کمال مرد در راه یقین | هر چه نگه کند خدا را بیند

این تفکر بهتر از عبادت یکسال بنابر استحکام دین متفکر بدلائل ظاهری و باطنی با هر چه
حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة
 و الله اعلم بالصواب ترجمه اندیشه یکساعت در عالم باطن و از خلقت نفس در روح
 اول و تغیر صفات و اخلاق انواع صفات در یک ذات و اندیشه پاک کردن از زینگی
 و اندیشه جمیع کمالات این تفکر بهتر از عبادت شصت سال

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین
 و الله اعلم بحمل تفکر یکساعت در معرفت نفس و روح و دل و تفکر زود و دیر مصفا آنست
 دل را از زنجار مادی الله بمقتل نفی خواطر و کلمه لا اله الا الله و ظهور اسرار و انوار
 الله این تفکر بهتر از عبادت جن و انس است

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه
 از چه مقصود از اینجا جن و انس معرفت حق تعالی است بکرم حدیث نبوی و قول مصطفی
 و خود تفکر کن یا اندیش که مقصود از آفریدن تو چیست و محبوب تو کیست و چه در
 دنیا آیدی از کجائی و کجائی کجای روی و براسی چه آفریده شدی حدیث قدسی است
حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یأمن الله تعالی لئن کنتم احفظوا
 فاحبثت ان اعرف فخلقت الخلق لا تعرف ترجمه میفرماید حق تعالی
 بودم من گنج مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس آفریدم خلق را چون مقصود
 آفریدن خلقی شناختن الله تعالی است پس حرف عظیم و در پنج جهم بود که شناخت
 حق تعالی را مهمل بگناری و در شناختن دنیا و دینار و دنیا و زید و بکر و عمر و
 صرف کنی و مقصود مغفرت گردانی و همه عمر با شغال لایبستی گرفتار مانی

بیت

سعدی از عشق بسنازده کند ملک چو در | حیف باشد که همه عمر بیاطل برود

حدیث قال النبص صلی الله علیه وسلم سافرنا فان الماء اذا قفنتن
عزیز من چون آب سبته در مغاک دنیا گنده میبشود و در راه طلب حق باشد چون
باد و روان و تنبر و باش و از آتش شوق جگر بسوزد و دیده دل را از غیر حق به دور
خاک بر سر عالم افشان و دست از همه آفاق بر افشان و در عشق یگانه باش و از
خود و از خلق بیگانه باش دل از در عشق دوست بخراش خوش گفت آنگاه گفت فرد
در عشق یگانه باش و از خلق چه باک | معشوقه تراست بر سر عالم خاک

پیر و سنگه این فقیر چند گاه درین بیت رقص کرد و بیت

قص و قفتم سلم است ترا | که استین بر دو عسل افشانی

این خاکسار بسیار گفتار اندک کرد از شیخ فرید الدین عطا | سالها است گرفتار فرد

من چنان در درو خود در مانده ام | که همه آفاق راست افشاند ام

است از کونین بر نیفتاشی و آتش بر خاک نشکنی و دل از خود از خانمان بر کنی

و کار با خود بر هم و در هم زنی و شکر لذت دنیا چون ز سر قائل بر خود نگردانی بجز اندانی

از هم و نعم و دنیا دانی که دنیا کلهها غوم بجات و از زندگانی راحت نیابی و از شریم

وصال دوست جرم نهوشی و دنیا رو لذت دنیا بر خود تلخ گردانیدن توانی که آن

سلامت دوستی حق تعالی است و حدیث قدسی حق تعالی فرمود

حدیث یا دنیا هری علی و لیا فی و لا تخلو فی یهو فتنه فتنه و تر حیمه

یعنی ای دنیا تلخ شو بر دوستان من بوشه بن مشهور ایشان را پس رفته انگنی

بیت

ایشان را ۴

لذت دنیا اگر زهرت شود | شربت خاصان در گمشد

روزی چند که جیات باقیست و محبوب ساقی است شراب محبت بنوش و آتش شوق بپوش و از

در عشق بجز و شش شکرانه این درو هزار جان بفروش ابیات

تا گردی به نشان از هر دو کون | که نشان آن حرم گماشت بهند

روز که بود دست ز جبانان پرورد | شکرانه هزار جان خدا باید کرد

دل مردان دین پرورد باید | رحمت فرق شان پرورد باید

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله ملکا یادی یا ابناء الادیعین

لا تغتروا مع المغتربین واحد و امین الله حق الحذر یا ابناء النحسین زهره علم

فدا ناصاده یا ابناء السنین هلموا الی احسانات یا ابناء السبعین لا عذر لکم یا ابناء

التمناین الرحیل الا بالیت الخلو لی خافوا تفکم و اقبها بینهو لو تخلعوا ان تکو

الساعة اتخذتم اتخذتم المحدث قال ثلث حرات ترجمه پیغامبر فرمود صلی الله

علیه وسلم هر ستمی که مرخص از فرشته است که ندانم کند ای چهل سالگان مغرور مشوبه با

مغرور شما گمان بترسید از خدای حق ترسیدن آبی پنجاه سالگان زراعت شما کامل

گشت پس نزدیک شد وقت درودن شما ای شست سالگان شما بهر سو

حیات آبی هفتاد سالگان عذر نماند شما را آبی هشتاد سالگان رفتار راه باشید

نی کاشکه آفریده نشدنی خلق یا تفکر کردند می میان خود که بهره چه آفریده شده اند

نزدیک آمد شما را قیامت بهر سیزده از اسباب خشم و عذاب خدای بهر سیزده بسیار

پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم یعنی در میان خود تفکر کنید و باندیشید که شما بهر شصت

و بندگی حق تعالی آفریده شدیده از برای شناخت و بندگی دنیا و اهل دنیا و پرستیدن هوا
 نفس خود آفریده شدید و بهر کسی خمی خود را نیالاید و چای پوسی ننمائید که از پیر و سنگبر خود سام
 است معنی از بندگان چون در سوره فاتحه اَبَّاكَ لَعَبْدُكَ قَائِلًا اَنْتَ جَبَّارٌ مُنْتَهَا
 از حق تعالی ندای آید دروغ گفتمی ای بنده من تو بندگی مخلوق کنی و باری از مخلوق تو را
 و بگوئی خاصه تری پرستم و خاصه از تو باری میخواهم ترا از مخلوق دیگری برگزیدم و از همه مخلوقا
 عزیز تر گردانیدم و باری نفع همه اشیا را آفریده ام قال الله تعالی هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
 مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا قَدْ خَوَّشْتُمْ لَكُمْ و خود را بناس و خود را ذلیل و غمگزان در شان تو از خدا
 ندای آمد یا عباد القدر اعترف قدرک انما خائفتم الا تو ان لا حولک اقبل علی
 قَائِلًا عَلَیْكَ مَقْبَلٌ مَتَشَاءُ لَطَلَبْتُوْا طَلَبْتُمْ عِنْدَكَ مَا جَوَدَ لَاصْرًا و لِحَقْنًا فِی
 معاصیک انما المراد صیانتک و لا نفع لنا مِنْ طَاعَتِکَ اِنَّمَا الْمَقْصُودُ رَحْمَتُکَ
 تدبیر امرک ترجمه معنی ای برگزیده قدر خود بشناس آفریده نشده است مگر بنا
 مگر بر نفع تو و آبرو برین بدستیکه من نوجو کردم بر تو آن شهتم که طلب کنی مرا طلب مرا
 نزد خود نیست که ضرر رسد در محصیت تو نیست مراد ما مگر کجا بدست تو و در سبب انفعی
 از طاعت تو سود نیست پس تدبیر و تفکر در کار خود کنید و قدر خود را بید و با شنا بید
 و از همه مخلوقات اگر بزرید چون لدایان بهر درستی آبروی خود مریزید -

آیت قال الله تعالی کفرنا و الی الله ترجمه معنی بگریزید از غیر
 خدا تعالی بسوی خدای فرا از مملکت بود پس غیر خدای تعالی مملکت شماست
 از ان بگریزید و خود را بفرستگ محبت و شوق ما و بگریزید از شما برای معرفت و شوق و
 محبت خود آفریدیم دل آتش شوق ما بسوزید و دیده ان غیر ما بد و زید و ان شکما

از اشتیاق ما از چشم بریزد تا از ما بر خورید و الا از هر شے و از هر کس تیر بر جگر جفا خورید

ملیت

منکر هر گداس که تو خاصه زان بانی | مسفر و شخیش از زان که تو بس گران بها

از خدا تعالی ندی یا بد یا معرضا عتاجن تعوضت و یا ملتفتا عتاجا الی عزت آخضت
ترجمه یعنی ای روگردانیده از ما بکه عوض دادی ما را و ای التفات کرده از ما سو
که رو آوردی یعنی از ما را بهتر یا نفعی ما را بد و عوض دادی و از ما را بهتر یا نفعی که از ما التفات
کرده بد و رو آوردی بهبهات بهبهات حاشا و کلا بخدائی خدا هر چه از تو فوت شود
آنرا عوض بانی اما خدا تعالی را هرگز عوض نتواند بود و دل و دینا بغیر او نتواند آسود

شعر عربی

بغیر او همه زیان تست نه سود

لکل شیء ان خارقته عوض | اولیس الله ان خارقته حیث

نمود

بدلیل دیگر گوید

به ذیل دوستان گیرند یاران | ولیکن شاد ما به نظیر است

در کتاب طراز الوعظ مسطور است ما اشد عليك شیدا انت قوت علی کل شیء
فكبت راس الندامة قبل العقاب فما لك عن هذا اجاب ترجمه یعنی حتمت
برگزیده بر تو از مخلوقات چیزی و تو بر خدا تعالی همه چیز برگزیدی پس فردا گن سر زدامت
پیش از عتاب که هست ترا ازین سوال جواب در کتاب مذکور مسطور است یا مطلقا و صالنا
راجع با محققا علی هجرنا انما البعدنا بالیس لا اله الا الله یجد لك فی اعجبا
لیست ما الحق و هجرتنا و عجات برت عندنا من الذریر الا یعرف لیل القدر
یعنی ای طلاق دهند و صال بر حق کن سرزنش نه بر حق است که بدین و کفار و ده

پدرش که از اندام اجماع البیس است بهر آنکه ترا سجد و نکر و پس مای وانی عجب چگونه صلح کردی با او و جدا
شدی ازنا یعنی مطیع او شدی و عاصی امری گشتی و ای حیرت از نزاع و عوت و قدر است و قدر
آن شب قدر ندانند و بران عوت رسیدن نتواند پس چه قدر خود نشناسی و عزت خود ندانستی
و خود را دلیل خویش گردانی و جیفه کفیه دنیا وانی چون تحمل خود را چه چیز توانی و برایشان
وصال بریدن نتوانی و از بوی گلشن وصال محرومانی و ندانی که طالب تو کیست و مطلوب تو
چست مطالب خود غلط ساخته و در طلب دنیا جیفه کفیه و ثمن خداست وانی عمر بر باد داده و دنیا و دنیا
دنیا را مقصود و معبود پنداشته و مطلوب معبود خود نپنداشته با خرت آورده و رو به دنیا کرده
از عمر بهره ناکرفته از نوشته آخرت و ندیده درک غافل گشته و در خوردن و پوشیدن و آشامیدن
و متع دنیا گرفتار مشغول شده ای و در شان ایشان فرموده

آیت كَذَٰلِكَ يَكْفُلُوا وَيَجْتَنُّوا وَيُحِبُّهُمْ الْكَامِلُ فَسَوْفَ يُعْمَلُونَ م ترجمه
یعنی بگذرای محمد ایشان بخورند و متع دنیا گیرند و در بازی کنند ایشان امید ایشان یعنی مشغول
وارد ایشان را از عبادت خداست وانی و بخورند و متع دنیا و از نوشته آخرت
و اندیشه مرگ امید ایشان پس سرانجام بدانند چون بمانند چه شد و نهاده عذابها چشند
و مشتقبا و رنجبا کشند

آیت قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُلُوا وَامْتَثِلُوا فَلَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ جَاهِلُونَ م ترجمه
یعنی بخورید و متع دنیا گیرید و اندکی ای مدت اندک بدینرسی که شما گناهکاران و در حجت ما و دانسته
آیت قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلَإِنَّ عَذَابَ عَاقِبَتِهِمْ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ بَدَأْتُمْ بِهِمْ م ترجمه
یعنی متع دنیا و هم ایشان را اندکی پس مضطرب و امید ایشان را عذاب سخت از بهر دستگیر نمودن
ساز است فرمود و در کیمیا سعادت نوشته است ای عورت میان تو و میان کما و بیچ فرقی

بهر آن که گاو چون گرسنه شود علف خورد و چون تشنه گردد آب خورد و چون شهوش غلبه
پرجفت خود رود و از پیر خود سماع است **بیت**

ای که شده خشنود و یکبار گرسنگی | چون خرد گاو و بعلت خوارگی

مشاج گفته اند ان المتقدمات یاء کلون للعیش وانا للعیش لا کل من حرم
یعنی متقدمان برای حیات و عبادات و طاعات میخورند و حیات ما برای خوردن و عبادت
و زیندن خوش بخت آنکه گفت **رباع**

زین گوید که حال نا پسندیده است | حسن رخ تو چه لائق دیده است
و صلت که بقیقباد و کسرے نرسید | سو و است که در دماغ شوریده است

آری شوخی را که برای دوری و هجری و سوختن و جگر خون کردن و خون جگر خوردن
و در وجدانی چشیدن و رخ نهانی کشیدن و ماتم روزگار شستن قد های زیر فراق آفتاب
پیدا آورده اند که نام نیک بختی شریف وصال چشمه و بکدام سعادت محبوب را در بزرگشده و بکدام
دولت دیده او به سال دوست بیند **منظم**

ماز مهر روز جمعه را نیمه که با بسم وصل | دوزخ آسمان چگونه شربت کوثر خورد
چون من ز براس در دوزخ نیم | راحت بکدام روعه سنجم

دیده را که برای دیار نا بهوار دنیا میفرار و بنا بر گرفتار و بدین خار و غبار موزیان
چون کثرت و مار و مشاهد نا بکار چون زانغ و کلاغ آفریده اند کی گل از گلزار وصال
محبوب جنبه گلشن قرب مطلوب بیند چرا بهزاران آه در داغ ناز سینه بر آتش خود بنیاد
و آشکهای خون از دیده بنبار و بهزاران فوج و گریه و زاری خوش بخت بدین بیت بر نذر
آن دل مانند کش سرستان باغ بود | گوئی همیشه سوختن در دواغ بود

روزی نشد که جلوه طائوس بنگری
این دیده را که روزی زانغ و کلغ بود
این خاکسار بسیار گفتار اندک کرد
در شمر سارا پنجه و نخر سیرا و در احوال
اقوال مردوان حال نه چون خود نامردان
و نیک زنان مصرعه ای نیک زبان
حدیث مردان چکنی و آری زنان
احکایت و شجاعت مردی و جلدی
مردان گفتن خوش آید اگر چه در ایشان
جلدی و مردی نبود رباعی

گیم که نزد تو نیز ز بیم حبت
در کوک امید تو می زخم دیده
مستان شراب شوق تو بسیار اند
باشد که بانی ز سر مشرب به

خداوند احد اصدا من بنده را دیده بیدار و دل
بشیا بخش ناما نخر و نگار دارم
و نوحه بر جان خود برآیم که آفتاب عمر بغروب
پیوست و کام از دست رفت و کما امید
شکست عالم بسا مان و نفسک اماره امان
نشد مزاج لفسک سگ یوانه اصلاح
و از کار خود و پشیمان گشت راه جلد و تدبیر
نماند سر در میدان حیرت چون گمان سرافکن
بنا

چون باز نهاد زینت بستکه خسر
اصلاح مزاج سگ دیوانه چکو نیم

بخت خفته نابکار و بهزرا حیل و چاره گشت
بیدار و نشد بر سر کار و از کار دار و گفتار خود
ماند شمر سارا و از گوش زمانه غافلکار
ناپا انداز گرفت اعتبار و از اصنام اغیار
بنا پیش ازین زین بخت خفته سرگزید کار
بیم بر نیامد کارری از دنیا مدح و سپند
انگه از مودم

در کوشش دلش ز سر لذت نمی و کرد دوست
شدت است و سه راحت بی خدمت دوست
چراحت است و سه سرور بی قرب دوست
نور و سه فرج بی مجاست دوست
نم ناخوشی و شتر بی بی مصلحت دوست
مشغله گیر و لا جرم صدیضه یقین و ازین استغفار
کنند کار لبس و الله احوال انجیو الله تعالی
ای امثالک استغفر الله عنک

بغیر ذکر آنکه من کل مراحه بغیر خدا متناهی من کل ستم بغیر قربات و من کل فرج بغیر
جائزات و من کل شغل بغیر معاملات و صلوات الله علی خدایه خلقه محمد و آل و اصحاب و پیغمبرین
ما را ذکر معاطه با هیچکس ننماید | بیعی که جیغور تو کردم افسانه است

عزیز من شجی بغیر شوخی مسلم نباید گوشه نری و شیر مردی که جان در راه جانان باز دو
دل حرف ناوک در داند و دوست سازد و دیده بکوبن باندازد و تن بالمش اشتیاق مجرب
بگذارد و با خود نه پردازد و تدبیر باو کار بار دنیا آواره و ابر گرد اند و حیل و چاره دنیا نماند
حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم انما اعلم بامور دنیا که تر حجب
یعنی شما و تا نرید بکار بار دنیا خود و دوست از خانان خود بشوئید چیزی حق تعالی بخوبی ندانند
سلطان معافین شجی فرید الحق و الشرع و الدین میفرماید **منظوم**

یاق منای عشق گستر کن	با دل خود از خانان خود بر کن
بمه تدبیر خوشیش ابر ستر کن	بهر مراد رس و وصل می طلب
بر و اس خواجسه کار دیگر کن	تو نه مسر و شغب از می

و از خود سیر آمد و آتش بر خاشاک غیر حق افکنده و بند اسوی الشکره و از حیل و تدبیر خود
گذشته و از خواست و اختیار خود غافله و کار بار خود بخان سپرد و بگروان کرده از سپهر شکر و غیره
سیر همه ز خوشی تن می باید | بر خاسته ز جان و تن می باید
در بر قدمی بنوا بر بند افروخت | این گوشت روی بند شکن می باید

ایشان شجی اگر چه چون شبنم شهب و شکر و شیرین و شادای نماید و شجی او خوشی غم نمی
افزاید یا در میان حرف علت علتها از و زاید و آفتها رو بلا بار پیش آید رجوع و قبولیت
خلق زمانه این مگر بنایت حق تعالی شکسته گردد و شیر نری و صداقی باید که بدان سپرد

و این بیت و در خود ساز و سمیت نزد و قبول و گرانم چه تفاوت و بجا کسی کند و نگردد
 مردود و شیخی چاه عمیق حنّه هزاران دران شدت بوق و در آتش عجب آن لبان گشته برین
 هوا شیخی کسی را بر یاد کرده و بر باد داده آبروی ایشان برده و بر خاک زده پاکی و بزرگی از
 خالق خود جوی و پاکبازی بی نیازی از مخلوق بحیل و تدبیر سازی **آیت** قال الله تعا
 لَآ اَنْ كُنَّ اَنْفُسَكُمْ بَلِ اَنْ كُنْتُمْ كَاْفِرًا **حدیث** قال ابنی صلی الله علیه و سلم لا
 دین له کرم لنفسه و هو حقین بعد انسی قطب الاقطاب گوید کسی قدوة اصحاب خواند و حاج
 عاقبت کار خود نداند و ثناء و نیکی نامی مردمان مغرور و فریفته ماند و دل گزاند نظیرت المؤمنین
 لا یخطی و این گذرند از آن بعضی الظن الله خاتمه بهم و خط است عقل درین اندیشه مضط
 است لا تعتد و ابتداء الناس من العاقبة مبهمه یعنی مغرور و مشوید بسبب ایشم و مان
 که عاقبت کار بهم است تا از پرده غیب چه آید و از غیب و بخت چه زید و فقر و شرب و دویدن
 من خون آید و از پرده غیب تا چه برین آید **حدیث** قال ابنی صلی الله علیه و سلم
 العبد لیستبرأه الله من المشیق و المعذب و لی یوزن عند الله جناح بعوضه
 یعنی هر سبکی بیابنده باشد که منقشر و شالنج شده باشد و نیکنامی و میان مشیق و مغرب و
 بنزد خدا تعالی نیز و مقدار پیشه یعنی مقدار پیشه قوری و قیمی نبود و سیاهات سیاهات که مقصود
 شهرت است البس مشهورتر اگر مطلوب رجوع خلق است سویتار سنگ مرجع و محیه خلق است
 معیبه یا امی وین است و خاتمه با بیان از کفر حق امان انهم اخی عوذ ذلت مملکت حضرت
 غفور از غرور و سرور و شتاب زود و از مغفور گرداند و بدان مغرور و سرور نگردد اندک حال کرده و
 فیض فضل بسو الله الرحمن الرحیم لا یجعل الله لک حسدا و الله من مغرور وین و الله
 عن خدمتک محیی برین و لا یجعل لک مستدحی برین و الله من یاکمل له احوال و الله
 بالذین یحکمک یا ارحم الراحمین رؤیت و فاکند و اهل شنند و و فوتمه بریدم و اما تمهید
 اهل انیس الغریبا با مونس الفقرا رجعت گزاهم الشانند و الله و فیقی

الله بالله که بر ما حیا دست ناپیم از طلب بریدی دلم را خستی جانم را بسختی سیلاب خون جگر
 بنا و دان هر فیه بخیتی تنم را چون از زیر از بونه بجران بگذاختی دل جانم بهمار بودی میدان
 جگر نم چون گوی سرگردان و چو گان سر افکنده گردانیدی بیج جا آرام و قرار ندادی خوش گشت
 آنکه گشت ربابی بیغای بری دل را شاید این سرفرازی پذیر خود سهل می آید بجان
 عاشقان آید بسا سر بای مشتاقان که گرد گوی چو گانت پیچیده هم چو گانت ز سر
 گوی می بازی پذیر و کار ساز کارم بساز وستم گیر که کارم گذشت از جمله و تدبیر گوی
 دیا به بنجم را بنای بخش تاریکی شب چراغ را روشنای بخش از گلشن صال بدشام جانم بود
 رسان روز بنجم سعادت هم بدست نخست فیه زده گردان فرود خداوند ششم را روز گردان
 چو روزم در جهان فیه و گردان با الهی بزبان قبیح بر افعال شمع خود نام ببران و مثل پنج تنویم
 آورد سرگین قمران و ضعیفان و مسکین که ایشان را زده و زرخ نجات و از شد ایدضا
 بنشیند این ناچیز را در کار ایشان کن بدیشان بخش و سوی خود کم کش مرا از شرم باز بمان و
 بکرم خود باش مندان و از کفر نفس ده امان چون بدینا ستاری کردی با خرت غفاری کن چون
 در دنیا پوشیدی با خرت رسوا کن لا تَقْضِ عَنِّي سَيِّدِي عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ فِي الدُّنْيَا
 وَ الْآخِرَةِ حَاصِدَةً فِي يَوْمِ الْمَوْعِدِ اَللّٰهُمَّ اِنِّجْ اَزْمِنِ دِيْدِي جَزْءُ حِلْمٍ تَوْطِا فِتْنَتُوْنَا اُوْرِدُ و
 انچه من کردم جز فضل و کرم تو عفو تواند آورد و ربابی آنها که از من خدای من می بینند
 گریختنند بصحتم بنشینند اگر قصه خود پیش سگ بر خوانم و سگ دامن پوئین من چنین
 من سگ غوری بپاره تو که در گفنا رفوی و در دراز ضعیف و رنج نامه درست و در عیال سست
 و در ذات حقیم و وصفات لیم مرکب گنا باک عظیم می بکرم و تو کرم ربابی در بیخ فن درست بکلام
 خود الغلط کسی من ندانم چون نیک کار نوشتن بیکرم : والله که کمتر از سگ تارام اللهم
 ارحم عوْمي و انيس و عني كن لي انيسا في كل و حقة و جليسا في كل و حدة و مؤيدا في كل
 شدة و قنينة و حكمة يا ارحم الراحمين و صل الله تعالى على خير خلقه محمد و آله و صحبه اجمعين
 تمام شد کتاب انيس لغربا

